

اشاره:

از جمله منابع و ماخذ غنی و با قدمت زیاد و سابقه‌ی دیرین حدیثی در مباحث مهدویت، کتاب گران سنگ و ارزشمند کمال الدین و تمام النعمه است که در اثبات امام و غیبت او و مباحثی پیرامون آن نگاشته شده است.

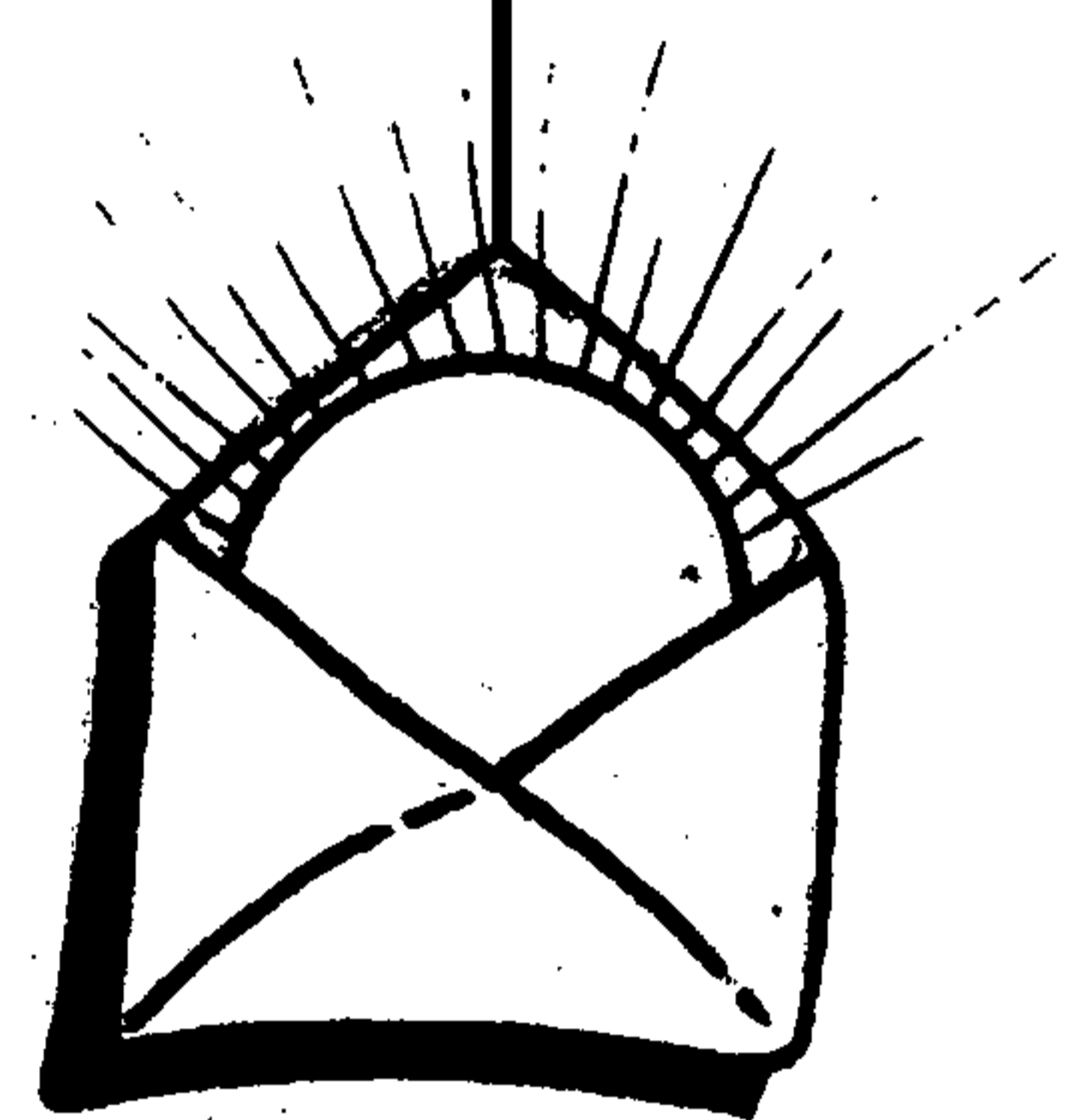
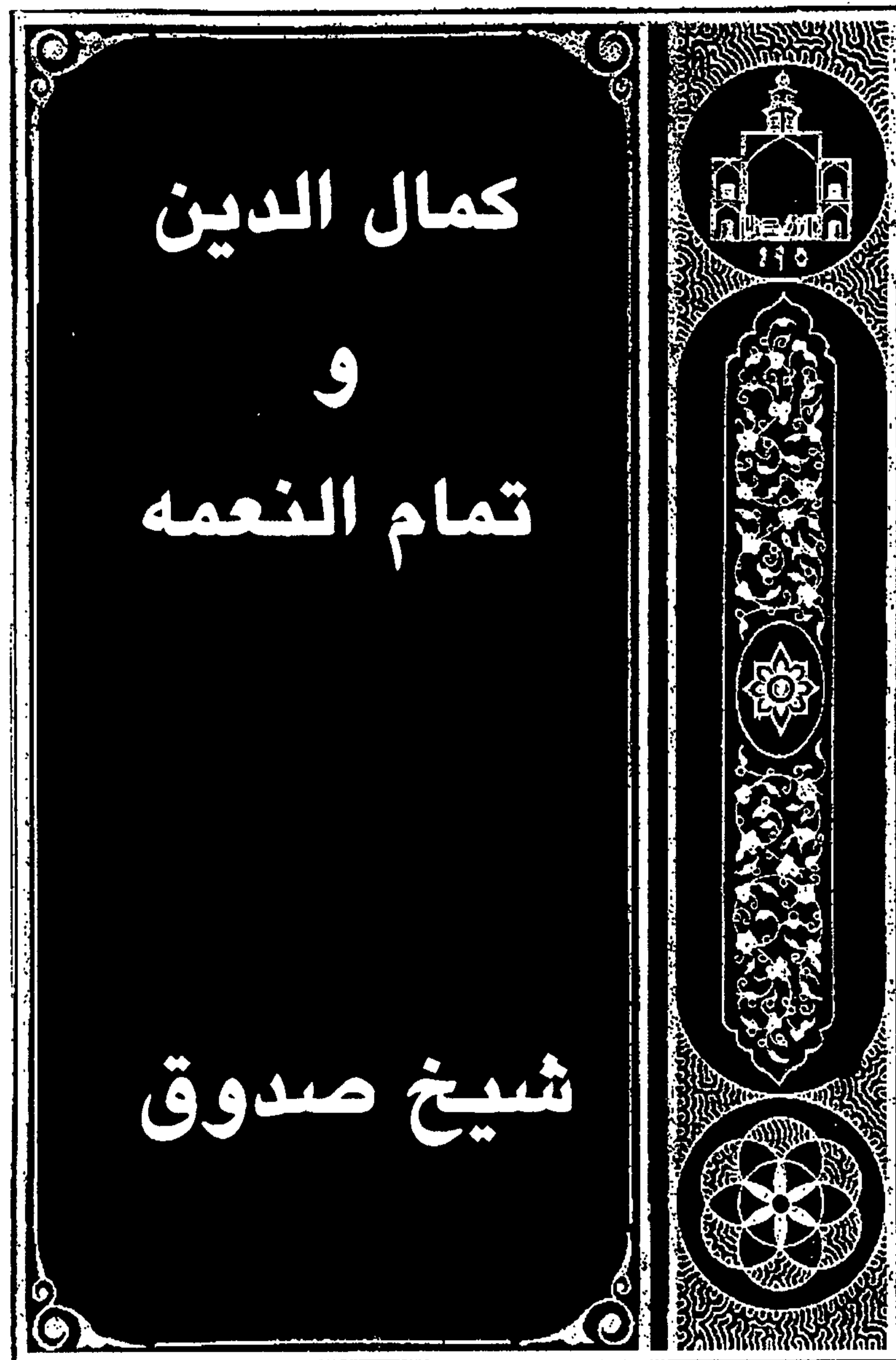
مقاله‌ی حاضر در دو بخش تنظیم یافته است؛ بخش نخست: در معرفی شخصیت شیخ صدوق است که به دعای امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، متولد شده، و به امر آن حضرت، موظف به تألیف این کتاب گردیده است. و عظمت شأن ایشان، در میان علمای امامیه، اظهر من الشمس بوده، حتی در میان علمای عامه نیز جلوه‌گری کرده است. و بخش دوم: در چهار محور به بررسی سبب و انگیزه‌ی تألیف، صحت و سقم کتاب، محتویات آن، و مشایخ وی و درجه‌ی اعتبار و وثاقت آنان پرداخته است.

نوشته‌ی حاضر، تقریر سلسله‌ی درس‌های «منبع شناسی مهدویت» از استاد شیخ نجم الدین طبسی است که در «مرکز تخصصی مهدویت» در قم برای جمعی از طلاب و دانش پژوهان ارائه شده است. از تلاش برادر حجة الاسلام سید حسن واعظی از دانش پژوهان کوشای این مرکز در تدوین این درس‌ها سپاسگزاریم.

سیری در کتاب

کمال الدین و تمام النعمه (۱)

نجم الدین طبسی



انظر

۴۰۶

سال سوم / شماره‌ی هفتم / بهار ۸۲

مقدمه

از جمله منابع و مأخذ غنی و با قدمت زیاد و سابقه‌ی دیرین حدیثی در مباحث مهدویت، کتاب گران سنگ و ارزش مند کمال الدین و تمام النعمة است بنا به استظهار مرحوم آقا بزرگ تهرانی، ظاهراً، نام اصلی آن، اکمال الدین و اتمام النعمة است.^۱ و محور آن، که به تفصیل بیان خواهد شد، اثبات غیبت حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و بحث‌هایی در این ارتباط است.

مرحوم صدوق، در این زمینه، سه رساله‌ی دیگر به شرح زیر دارند:

۱. رساله فی الغیبة که ظاهراً، در پاسخ به پرسش‌های اهالی شهرری تدوین شده است؛

۲. رساله ثانیه فی الغیبة؛

۳. رساله ثالثه فی الغیبة؛^۲

پس از کتاب کمال الدین، ده‌ها کتاب دیگر در این زمینه به رشته تحریر در آمد. مرحوم آقا

بزرگ تهرانی، بیش از چهل مورد را نام می برد.^۳ این کتاب که در نیمه ی دوم قرن چهارم هجری، اواخر عمر شریف مرحوم صدوق، به نگارش درآمده و در جامعه، از اعتبار خاصی برخوردار است و مورد توجه خاص دانشمندان شیعه قرار دارد. کتاب حاضر، از جمله منابع و ماخذ اولیه برای تدوین و تألیف نویسندگان بعدی شد مرحوم مجلسی، در صدد منابع بحار الانوار، کتاب های مرحوم صدوق و بالاخص اکمال را نام می برد.^۴

درباره ی عظمت شأن ایشان و پدر بزرگوارش، همین قدر بس که اکثر اصحاب و علما، سخنان این دو بزرگوار را همانند نصوص روایات، مورد پذیرش قرار می دهند. مرحوم مجلسی فرموده:

انما آوردناها لكونه من عظماء القدماء التابعين لاثار الأئمة النجباء الذين لا يتبعون الاراء والأهواء ولذا ينزل أكثر أصحابنا كلامه وكلام أبيه (رضي الله عنهما) منزلة النص المنقول والخبر المأثور^۵؛ ما، تمامی آن چه را که به عنوان عقائد مذهب، دیکته کرده بود، آوردیم، به لحاظ این که ایشان از بزرگان قدما و از کسانی است که پیرو آثار ائمه ی طاهرند و هرگز پیرو هوای و آرای شخصی خود نیستند. از این رو، بسیاری از علمای ماسخن ایشان و پدر بزرگوارشان را به منزله ی روایت تلقی می کنند.

آن چه در این مختصر، به دنبال آن هستیم، معرفی و شناسائی کتاب مذکور است که در، دو بخش تقدیم می شود: ۱. شخصیت شیخ صدوق؛ ۲. معرفی کتاب کمال الدین

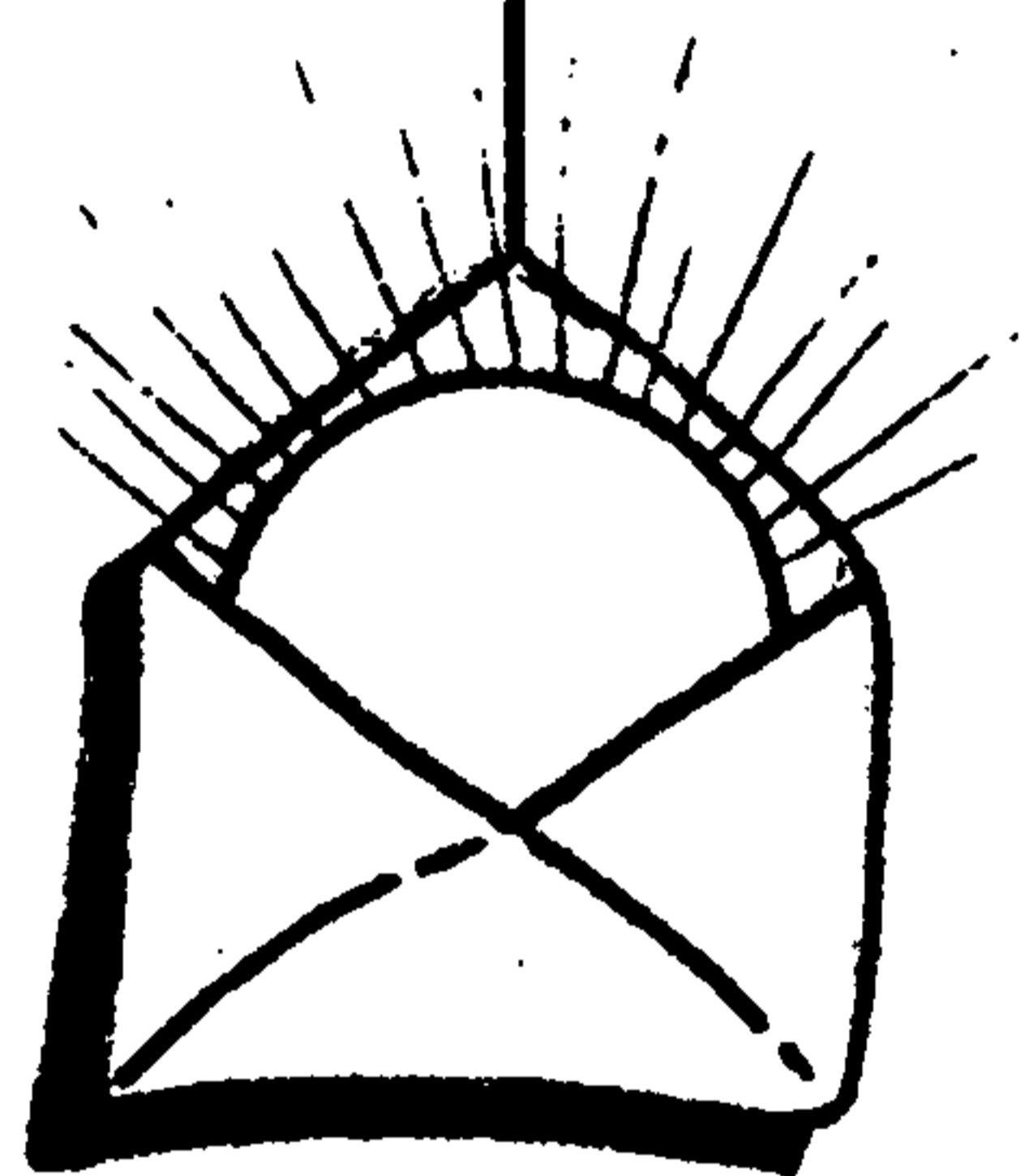
بخش نخست (شخصیت شیخ صدوق)

الف - حدیث ولادت

شیخ صدوق نقل می کند:

حدثنا أبو جعفر محمد بن علي الأسود (رضي الله عنه) قال: «سألني علي بن الحسين بن موسى بن بابويه (رضي الله عنه) بعد موت محمد بن عثمان العمري (رضي الله عنه) أن أسأل أبا القاسم الروحي، أن يسأل مولانا صاحب الزمان (عليه السلام) أن يدعو الله عز وجل أن يرزقه وكذا ذكراً».

قال: فسألته، فأنه ذاك، ثم أخبرني بعد ذلك بثلاثة أيام «أنه قد دعا لعلي بن الحسين، وأنه سيولد له ولد مبارك ينفع [الله] به، بعده أولاد».^۶



اخبار

۴۰۷

سال سوم / شماره ی هفتم / بهار ۸۲

ابو جعفر، محمد بن علی اسودی گوید: علی بن حسین بن موسی بن بابویه (والد صدوق) پس از درگذشت محمد بن عثمان عمری (نایب دوم امام زمان) (رضی الله عنه) از من تقاضا کرد تا از خداوند عزوجل بخواهند پسری به ایشان روزی فرماید.

می گوید: از او درخواست کردم و او نیز آن درخواست را به حضرت رساند. بعد از سه روز، به من خبر داد که «حضرت، برای علی بن حسین دعا فرموده است و به زودی فرزندی مبارک برای ایشان متولد خواهد شد که خداوند به سبب او، نفع و فایده می رساند. و بعد از او نیز اولاد دیگری برای او متولد خواهد شد.»

شیخ طوس نیز مانند این حدیث را از جماعتی که از صدوق و برادرش نقل کرده اند، روایتی کند و در ادامه می گوید:

ابو جعفر محمد بن علی اسود می گوید: «... در همان سال، محمد بن علی (صدوق)، برای علی بن حسین بابویه متولد شد. ایشان، بعد از او، صاحب اولاد دیگری نیز شده است...»^۷ شیخ صدوق، در ادامه ی کلام اش می گوید:

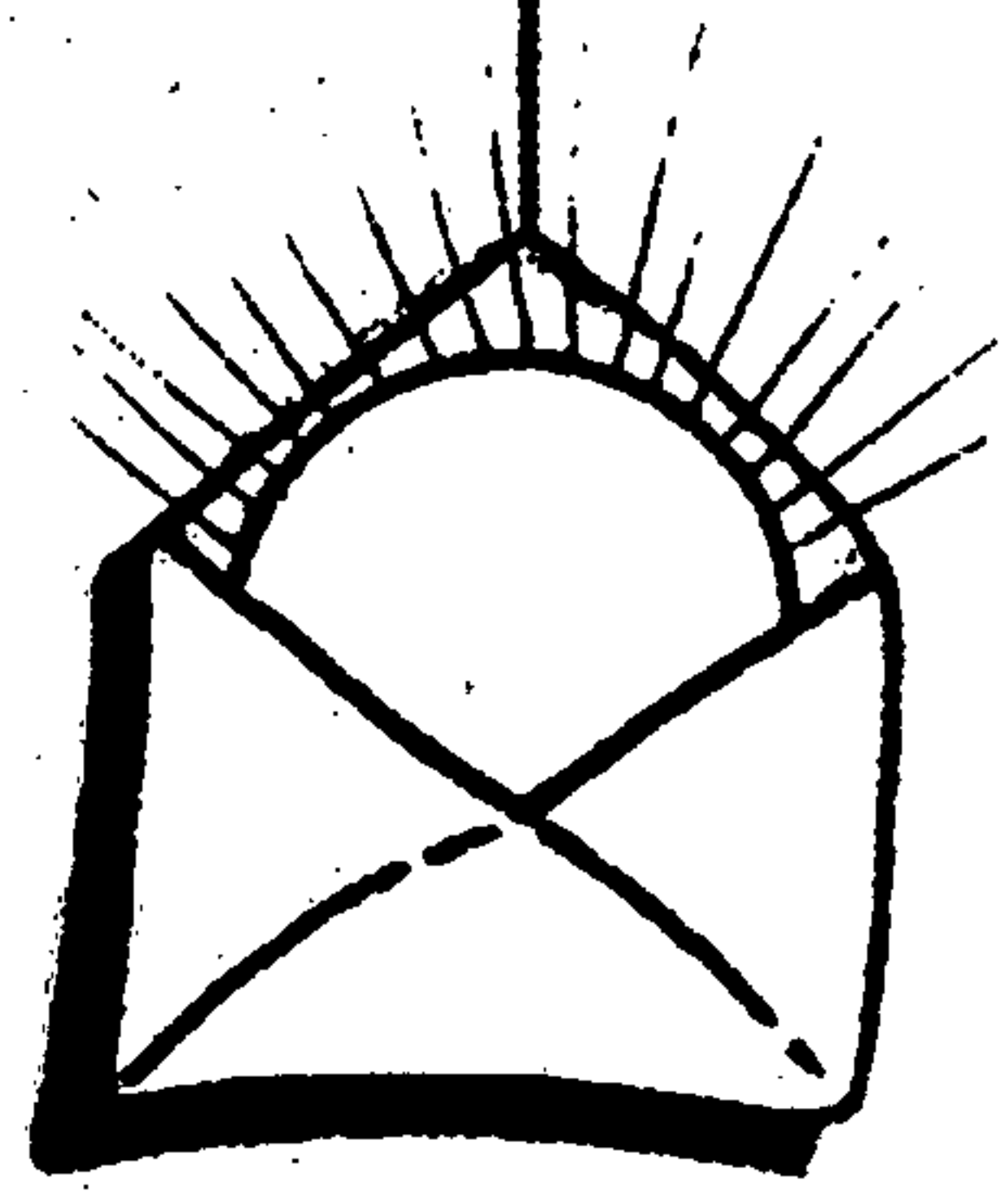
ابو جعفر محمد بن علی اسود، بسیاری از اوقات، مرا می دید که به درس شیخ مان محمد به حسن بن احمد بن ولید (رضی الله عنه) می رفتم و اشتیاق فراوانی به کتاب های علمی و حفظ آن داشتم. به من می گفت: «این رغبت و اشتیاق وافر در تحصیل علم، از تو عجیب نیست، به جهت این که تو به دعای امام متولد شده ای!»^۸

شیخ طوسی، در حدیث دیگری، از ابن نوح و ایشان نیز از ابو عبدالله حسین بن محمد بن سوره قمی (ره) نقل می کند:

زمانی که حجاج و زائران بیت الله الحرام (از سفر حج) برگشتند، به علی بن حسین بن یوسف صائغ قمی و محمد بن احمد بن محمد صیرفی (معروف به دلال) و شخصی دیگری به غیر از اینان از مشایخ اهل قم گویند:

علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی (پدر صدوق) همسری داشت که دختر عمویش (محمد بن موسی بن بابویه قمی) بود. خداوند از این همسر، به ایشان فرزندی نداد. لذا نامه ای به شیخ ابوالقاسم، حسین بن روح (رضی الله عنه) نوشت که از حضرت تقاضا کند تا دعایی بکنند و از خداوند بخواهند فرزندان فقیه به او عطا کند.

بعد از مدتی، جواب حضرت رسید:
«أَنَّ لَا تُرْزَقُ مِنْ هَذِهِ وَسَتَمْلِكُ جَارِيَةً دَيْلَمِيَّةً وَتُرْزَقُ مِنْهَا وَكَلْدِينَ فَقِيهِينَ؛ همانا، از این



انظار

۴۰۸

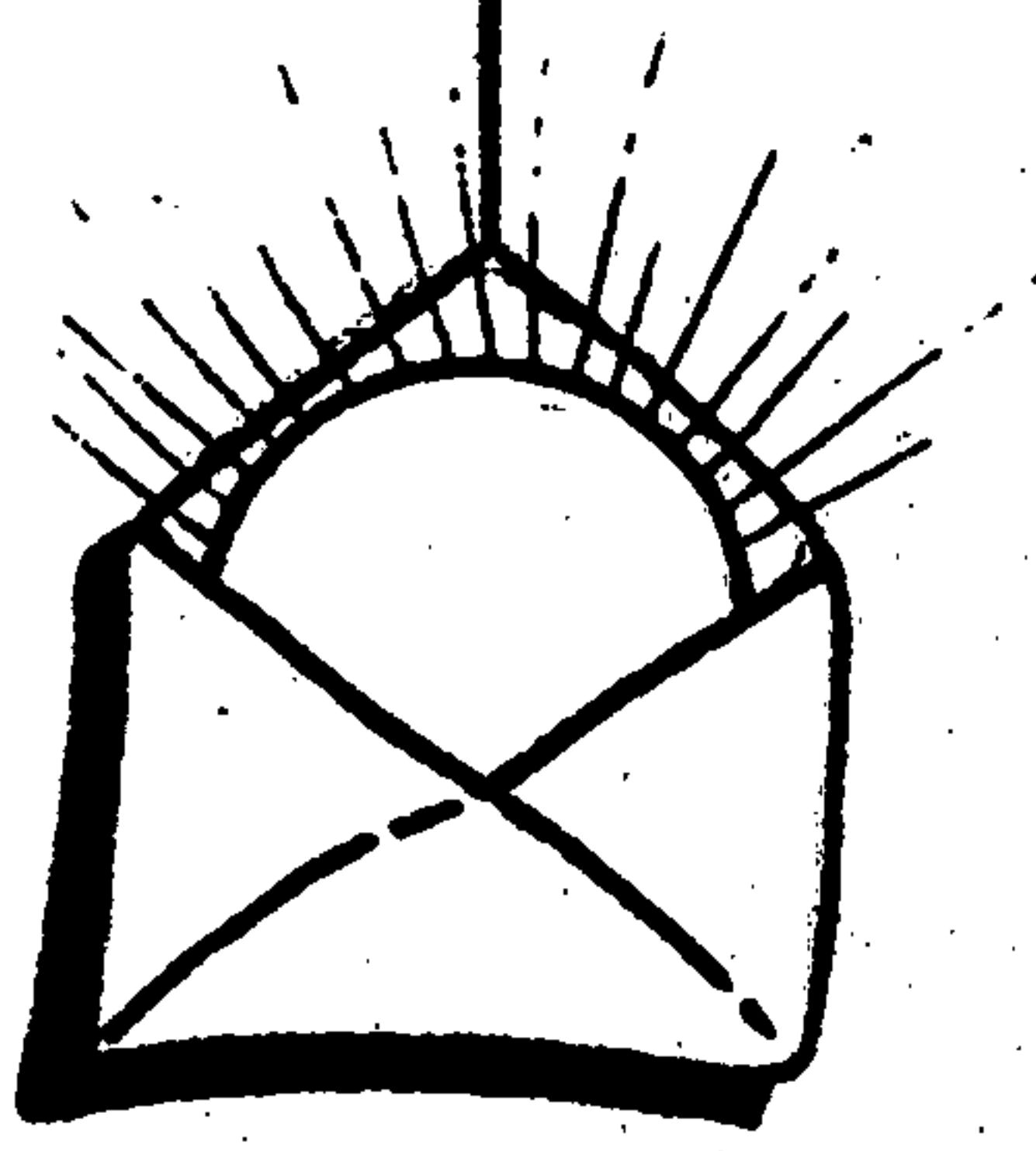
سال سوم / شماره ی هفتم / بهار ۸۲

(همسرت) بچه دار نخواهی شد. به زودی، تو صاحب کنیزی دیلمی می شوی و از وی صاحب دو فرزند فقیه خواهی شد.»

ابن سوره گوید: «برای ابوالحسن علی بن حسین بابویه (پدر صدوق) سه پسر متولد شد؛ «محمد و حسین» هر دو فقیهان ماهری در حفظ و ضبط علوم شدند و مطالبی را حفظ می کردند که به غیر از ایشان، احدی از اهالی قم آن ها را حفظ نمی کردند. پسر سوم، حسن نام داشت که در عبادت و زهد و پارسائی، معتدل و متوسط بود...»

نیز ابن سوره می گوید: هر وقت ابو جعفر (صدوق) و برادرش ابو عبدالله (حسین) حدیثی نقل می کردند، مردم از حافظه ی آن دو در نقل حدیث متعجب می شدند و به این دو بزرگوار می گفتند: «این، شأن و خصوصیتی است که در اثر دعای امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بر شما داده شده است.»

شیخ طوسی گوید: «هذا امرٌ مستفیض فی اهل قم؛ یعنی نزد قمیان، این قضیه، معروف و مشهور بوده است»^۹.



انظار

۴۰۹

سال سوم / شماره ی هفتم / بهار ۸۲

ب - دیدگاه علمای امامیه

۱. نظر مرحوم آقای خویی

مرحوم آقای خویی، بعد از نقل قضیه ی ولادت، می فرماید:

از روایت اخیر، چنین بر می آید که محمد بن علی (صدوق) با دعای امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف) متولد شده است و این امر، مستفیض و معروف و مسلم، بر جلالت شأن و عظمت مقام ایشان کافی است.

سپس می افزاید:

چه گونه می تواند این چنین نباشد، در حالی که امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف) والد صدوق را با خبر ساخت که دارای دو فرزند ذکور خیر خواهد شد.»

نجاشی نیز در ترجمه ی والد صدوق، این مطلب را متذکر شده است.

و نیز امام (علیه السلام) در روایت اولی (در توفیق شریف) می فرماید: «والد صدوق) دارای

فرزند مبارکی می شود (علیه السلام) که خداوند به واسطه ی وی نفع و سود رساند.

اشتهار محمد بن علی بن حسین، به لقب «صدوق» به سبب همین فضیلتی است که ایشان

داشته و وی را از دیگران ممتاز کرده است.

شیوه‌ی تعبیر نجاشی و طوسی در مدح و تعریف صدوق، ما را از تصریح به توثیق ایشان بی‌نیاز می‌کند، زیرا، آن چه را که تعبیر کرده‌اند، به مراتب، از تصریح به توثیق بالاتر است. خلاصه، مقام و منزلت شیخ صدوق، آن قدر معروف و مشهور است، که هیچ جای شکی در آن نیست.^{۱۰}

۲- نجاشی

احمد بن علی بن عباس نجاشی (م ۴۵۰ ه.ق) بعد از ذکر نام ایشان، در تجلیل از مقام وی، تعبیراتی را مانند شیخنا؛ فقیهنا؛ وجه الطائفة بخراسان» بیان می‌کند و می‌گوید: ایشان، در سال سیصد و پنجاه و پنج وارد بغداد شد و تدریس را شروع کرد. در مجلس درس اش، شیوخ و بزرگان طائفة‌ی شیعه، حاضر می‌شدند و از وی حدیث تلقی می‌کردند، در حالی که ایشان، حدث السن بود و سن کمی داشت.^{۱۱}

جناب نجاشی، قریب به دویست کتاب را برای ایشان نام می‌برد و در ادامه می‌فرماید: شیخ صدوق، نقل و روایت تمامی کتاب‌هایش را برای ما اجازه داد. من نیز برخی از آن‌ها را بر والد خود علی بن احمد خواندم. پدرم گفت: «شیخ اجازه‌ی نقل همه‌ی کتاب‌هایش را که در بغداد از وی شنیده بودم، به من داد.»^{۱۲}

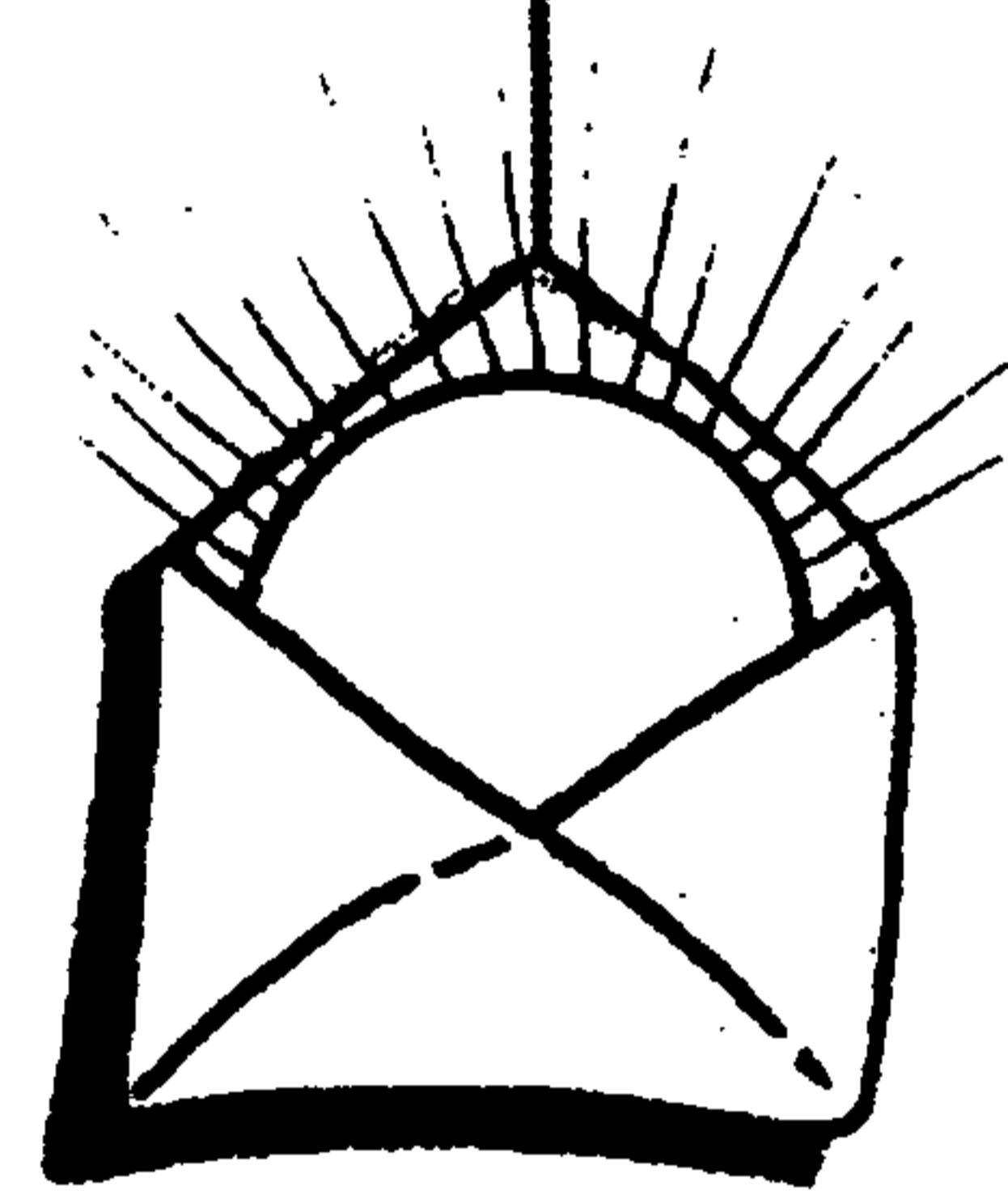
۳- شیخ طوسی

شیخ الطائفة ابو جعفر، محمد بن حسن طوسی (۳۸۵-۴۶۰ ه.ق) با عبارات و توصیفات والایی، از ایشان تجلیل می‌کند و می‌گوید:

ابو جعفر (صدوق) جلیل‌القدر، حافظ احادیث، آگاه به رجال، ناقد اخبار بود. و در میان قمیان، همانندی در حفظ و کثرت علم نداشت و یکه تاز در فن حدیث و رجال بود. تقریباً سیصد عنوان کتاب تألیف و تصنیف کرده است. نام کتاب‌هایش معروف و مشهور است. من، آن مقداری را که به ذهن ام‌خطور می‌کند، نام می‌برم.

شیخ طوسی، اسم چهل و هفت کتاب‌اش را ذکر می‌کند، و طریق‌اش را این چنین بیان می‌دارد:

تمامی کتاب‌ها و روایات‌اش را جمعی از اصحاب ما که از جمله‌ی آنان شیخ مفید، حسین بن عبیدالله، ابوالحسین، جعفر بن حسن بن حسنکه قمی، ابوزکریا محمد بن سلیمان حمرانی



انظار

۴۱۰

سال سوم / شماره‌ی هفتم / بهار ۸۲

است، برای ما روایت کرده‌اند.^{۱۳}

شیخ طوسی، در کتاب رجال اش گوید:

ایشان، کتاب‌های بیش‌تری دارد و ما، آن‌ها را در کتاب فهرست ذکر کردیم و تلعبکری از آن‌ها روایت کرده است.^{۱۴}

۴- ابن ادریس

محمد بن ادریس حلی عجللی (م ۵۹۸ هـ.ق) در باب نکاح، در ذیل بحث «تحریم مملوکه»

بعد از نقل قول و فتوای شیخ صدوق مبنی بر عدم حرمت مملوکه‌ی پدر، گوید:

«... این، پاسخ‌نهایی ابن بابویه است و چه نیکو فرموده است به جهت این که ایشان، ثقه، جلیل‌القدر، بصیر به اخبار، ناقد آثار، عالم به رجال، حافظ و به خاطر سپارنده‌ی علوم و احادیث... بوده است». ایشان، استاد شیخمان مفید است.^{۱۵}

در اصطلاح اهل حدیث، حافظ، معانی گوناگونی دارد، از جمله: «کسی که صد هزار حدیث را با سند حفظ کند». بعضی گفته‌اند: «مراد، کسی است که حافظ قرآن و سنت باشد». ^{۱۶}

۵- ابن طاووس

رضی‌الدین، ابوالقاسم، علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاووس حسنی حسینی

(م ۶۶۴ هـ.ق) در کتاب فلاح السائل و نجاح المسائل گوید:

روایت می‌کنم از جمعی از اهل صدق و اعتبار در نقل حدیث. این عده، با سند خود از شیخ صدوقی، که عدالت او مورد اجماع و اتفاق است، روایت می‌کنند.

نیز در فصل نوزدهم همان کتاب، در نقل حدیثی می‌فرماید:

این حدیث را به طرق خودم، از ابن بابویه نقل می‌کنم... راویان حدیث، همگی و بدون استثنا، ثقه هستند.^{۱۷}

۶- تستری

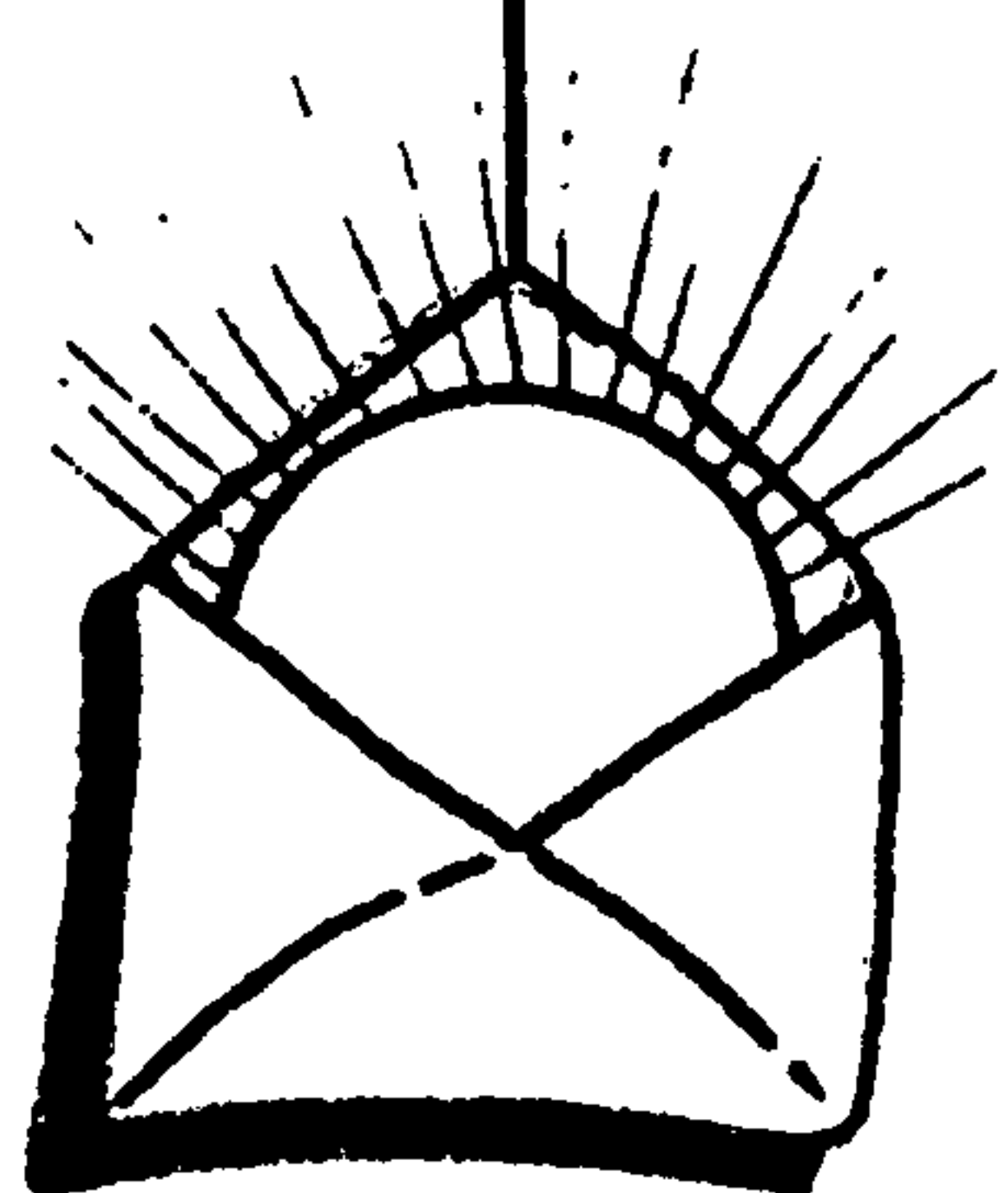
مرحوم شیخ محمد تقی شوشتری، صاحب کتاب قاموس الرجال، از محققان نامی و از

نقادهای معاصر است. ایشان، پس از نقل قضیه‌ی ولادت وی به دعای امام

زمان (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف)^{۱۸} و نیز تألیف کتاب کمال‌الدین با اشاره‌ی آن حضرت،^{۱۹}

این دو قضیه را می‌پذیرد و هر دو خبر را تلقی به قبول می‌کند و به عنوان تجلیل از مقام شامخ

مرحوم صدوق می‌گوید:



انظار

۴۱۱

سال سوم / شماره‌ی هفتم / بهار ۸۲

... كما ولد بدعاء الحجّة، أشار الحجّة عليه في النّوم بتأليف كتاب في غيبته...^{۲۰}
سپس می افزاید: «ایشان، در فقه، فتاوی شاذ و نادری دارد.» و چند تا از آن‌ها را متذکر
می شود.

ایشان، در ادامه، ماجرای را درباره‌ی جسد شریف وی از مرحوم مامقانی نقل، و گویا آن
را تلقی به قبول می کند.

ماجرای بدن شریف

مرحوم مامقانی، از لواسانی نقل کند که در اواخر سال هزار و سیصد، سیل، قبر شریف شیخ
صدوق را ویران کرد و پیکر وی آشکار گشت. آقای لواسانی، از جمله کسانی بود که وارد قبر
وی شد و جسد شریف را صحیح و سالم و تر و تازه دید. ایشان، هیچ گونه تغییری را در آن
مشاهده نمی کند، گویا روح آن بزرگوار، همین الان از بدن وی خارج شده است. رنگ حنادر
محاسن وی موجود بود، ولی کفن اش پوسیده شده بود.^{۲۱}

در ضمن، تستری، از مرحوم وحید بهبهانی و از مشایخ و اساتید وی و از شیخ بهایی در
مورد شخصیت و فضیلت شیخ صدوق مطالبی را بیان می کند که به جهت پرهیز از اطاله‌ی
کلام، از ذکر آن‌ها صرف نظر می کنیم.

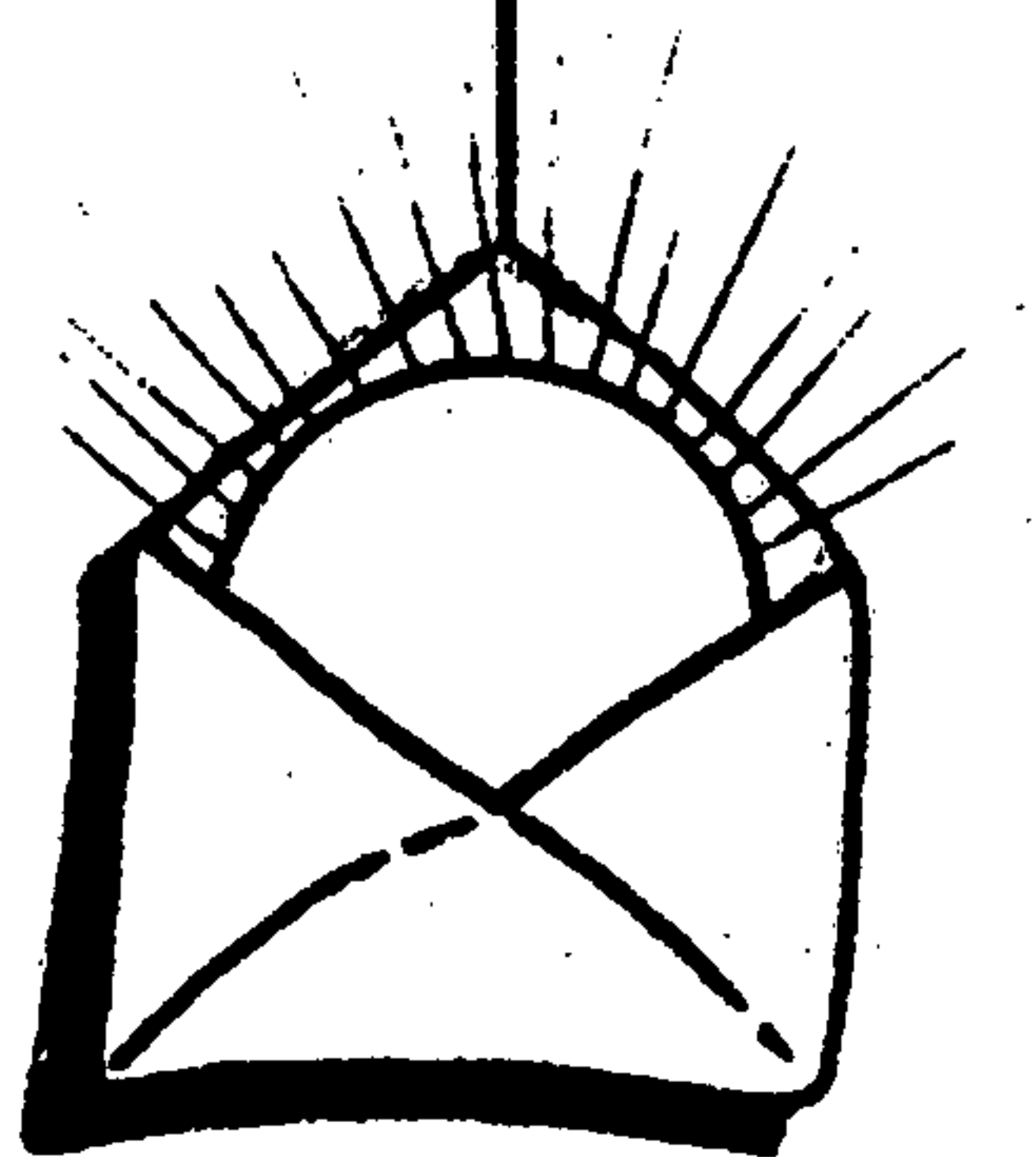
۷- مرحوم طبسی

ایشان می فرماید: «هو الشيخ الجليل والفقیه النبیه... الشهير بالصدوق جلاله قدره و عظم
شأنه أوضح من أن يخفى».^{۲۲}

۸- مرحوم نمازی

مرحوم نمازی می فرماید: «شيخ مشايخ الشيعة و ركن من أركان الشريعة. جلالته و عظم
شأنه و منزلته أوضح من الشمس؛ او، پیشوا و بزرگ بزرگان شیعه و پایه‌ای از پایه‌های شریعت
است. عظمت و بزرگی منزلت او از خورشید روشن تر است».^{۲۳}

خلاصه، عالمان و فقیهان شیعی، بر عدالت و عظمت و جلالت شأن شیخ، اتفاق نظر دارند
و از وی تجلیل‌های بسیاری کرده‌اند که پاره‌ای از آنها، همچون قطره‌ای از دریا، بیان شد.
این اجلال مقام و شخصیت وی، محدود به علمای امامیه نیست، بلکه علمای عامه نیز به آن
اعتراف کرده‌اند.



انظر

۴۱۲

سال سوم / شماره‌ی هفتم / بهار ۸۲

ج - دیدگاه علمای عامه

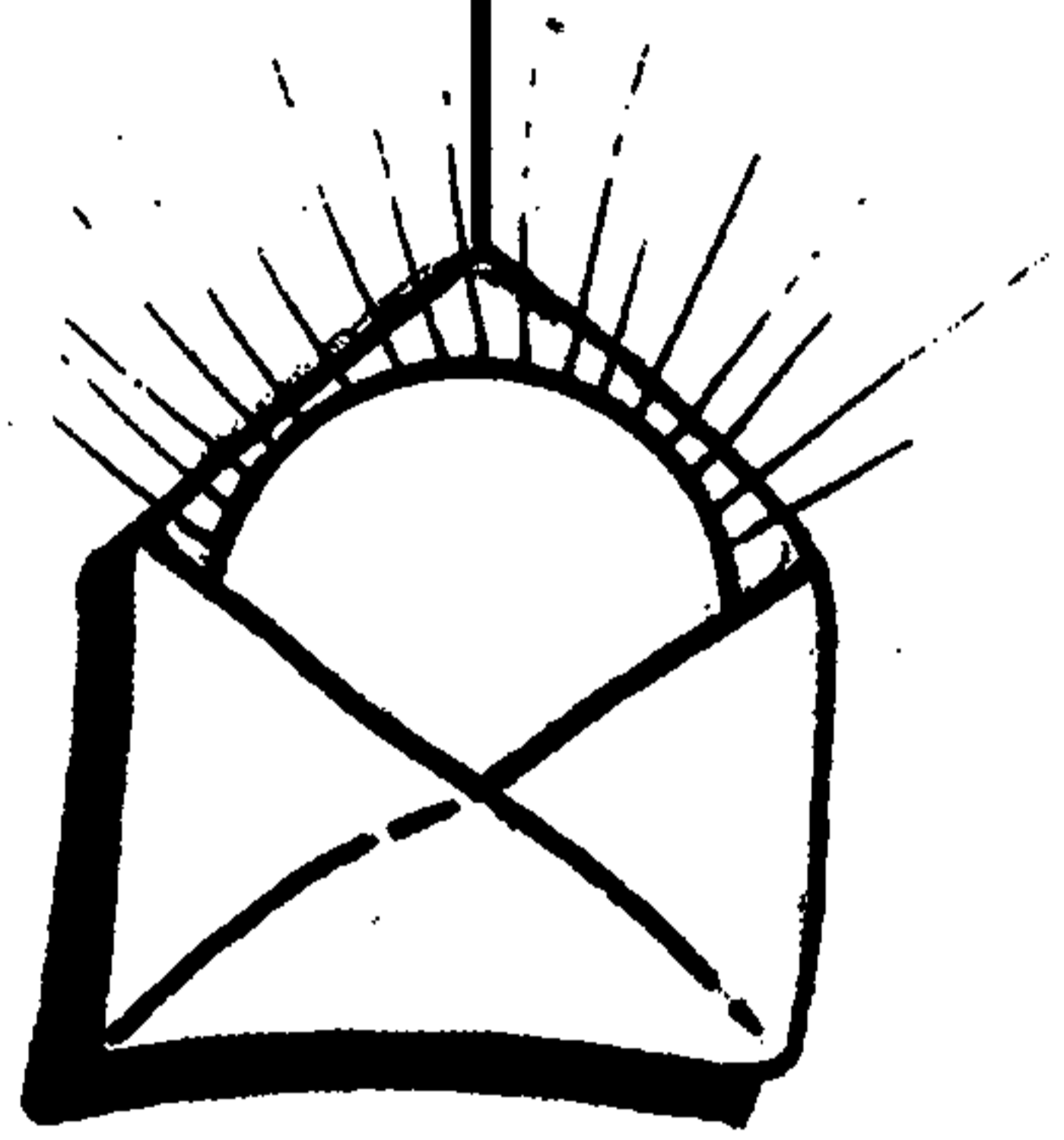
با این که علما و مورخان عامه، سعی می کنند تا آن جایی که بتوانند، در مورد شخصیت های امامیه، سخنی به میان نیاورند، ولی شخصیت و قدر و منزلت و عظمت و درخشندگی و جاهت شیخ صدوق، آن قدر زیاد بود که نتوانستند او را مخفی کنند. ما، در این مجال، به عنوان نمونه، دیدگاه سه تن از آنان را مطرح می کنیم.

۱. ابوبکر احمد بن علی، خطیب بغدادی (م ۴۶۳ هـ.ق) صاحب کتاب تاریخ بغداد؛
۲. عبدالکریم محمد بن سمعانی (م ۵۶۲ هـ.ق) صاحب کتاب انساب؛
۳. شمس الدین ذهبی (۶۷۳-۷۴۸) صاحب کتاب سیر أعلام النبلاء و کتاب تاریخ اسلام.

۱. خطیب بغدادی؛ ایشان می گوید: «ابوجعفر... بن بابویه قمی (شیخ صدوق) وارد بغداد شد و در آن جا به سند پدرش، احادیث را نقل می کرد. ایشان از شیوخ و بزرگان شیعه و از مشاهیر روایی رافضه (شیعه) بود. و محمد بن طلحه نعالی از وی حدیث نقل کرده است.»
آن گاه حدیثی را نقل می کند و می گوید: أخبرنا محمد بن طلحه، حدثنا أبو جعفر ابن بابویه... عن جعفر بن محمد؛ عن أبيه، عن آبائه، قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): «من عدَّ غدًا من أجله فقد أساء صحبة الموت؛ کسی که فردا را پایان عمرش بداند، صبحت و همراهی مرگ، او را ناراحت و غمگین کند.»^{۲۴}

ایشان، همین یک روایت را نقل و سلسله سندش را تضعیف می کند و می گوید: «همه ی آنان مجهول هستند.»! در حالی که خود اعتراف به شیخوخیت و بزرگ شیعه بودن و از مشاهیر روایت بودن شیخ صدوق می کند. وی، پدر صدوق و (علی بن بابویه) را که همه به بزرگی و فقاہت و عظمت شأن ایشان اعتراف داشتند و شخصیت مشهوری بوده است، مجهول معرفی می کند! از امثال خطیب بغدادی، غیر از این انتظار نمی رود.

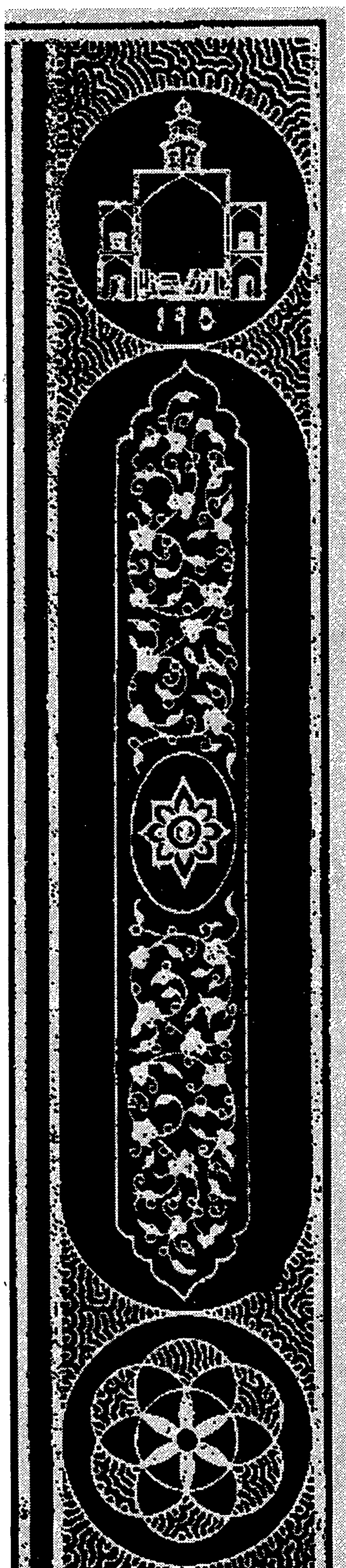
۲. سمعانی؛ ایشان نیز^{۲۵} «شیخ صدوق را با همان سخنان خطیب بغدادی معرفی، فقط و یکی از شاگردان شیخ، به نام محمد بن طلحة نعالی، را اسم می برد و می گوید: «وی، از ابوجعفر بابویه قمی روایت



انتظار

۴۱۳

سال سوم / شماره ی هفتم / بهار ۸۲



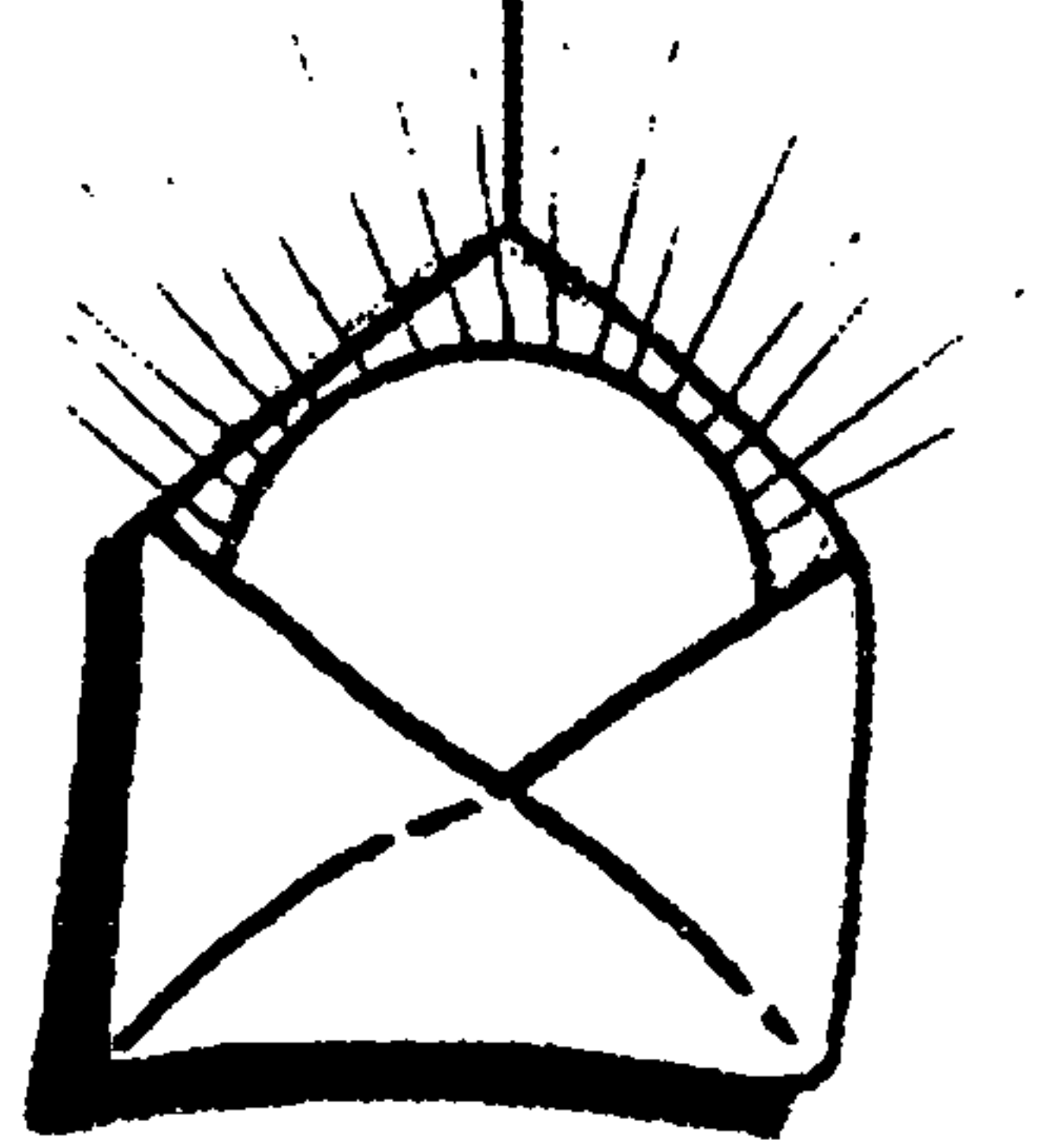
نقل کرده است.^{۲۶}

شیخ صدوق شاگردان زیادی داشته که بیست نفر از آنان در مقدمه‌ی کتاب من لایحضره الفقیه ذکر شده است: این که فقط نام محمد بن طلحه را به عنوان شاگرد شیخ یاد می‌کند، برای کوچک کردن وی است.^{۲۷}

۳. ذهبی؛ ایشان با این که فرد متعصبی است، در کتاب سیر أعلام النبلاء درباره‌ی شیخ صدوق می‌گوید: «ابن بابویه، رأس الامامیة، أبو جعفر، محمد بن العلامة، علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی صاحب التصانیف السائرة بین الرافضة، یضرب بحفظه المثل...». ایشان، صدوق را رئیس امامیه، صاحب تصانیف رواج یافته و جا افتاده در میان شیعه دانسته، نیز پدر وی را علامه و بزرگ شیعه و مصنف معرفی کرده است و گفته: «شیخ صدوق، در فقه، ضرب المثل بوده و گفته می‌شود، سیصد کتاب تألیف کرده است که از جمله‌ی آن‌ها، کتاب دعائم الاسلام، کتاب الخواتیم، کتاب الملاحی، کتاب غریب حدیث الائمة، کتاب دین الامامیه است.

از ابو جعفر، عده‌ی زیادی حدیث نقل کرده‌اند کلمه از جمله‌ی آنان ابن النعمان المفید، الحسین بن عبدالله بن الفحام، جعفر بن حسنکة القمی است.^{۲۸}

بنابراین، با عنایت به ویژگی‌های ممتاز فردی و شخصی شیخ - که با دعای امام زمان، عجل الله تعالی فرجه، با ارشاد و اخبار آن حضرت، پدر صدوق را به جاریه‌ی دیلمیه (ما در صدوق) متولد می‌شود - هوش و زکاوت و نبوغ و حافظه و ذاکره قوی، و وجیه و دارای موقعیت بود. و نیز ویژگی‌های اجتماعی وی؛ مانند خیرخواه مردم بودن، مورد احترام همه بودن و رئیس طایفه بودن، است. و نیز از نظر علمی، ضرب المثل عام و خاص بودن و قریب به سیصد عنوان کتاب را تألیف و تصنیف کردن، شاگردان زبردستی را تربیت کردن، و شبهات مختلفی را پاسخ دادن و یکه تاز در فن رجال و علم حدیث و تفسیر و فقه و کلام و ... بودن، به ایشان لقب شیخ فقیهان، رئیس محدثان، فقیه خیر و مبارک و ... داده‌اند. نیز از نظر مقامات روحانی و معنوی، وی را ستوده‌اند و صاحب کرامت دانسته‌اند، به گونه‌ای که ایشان را آیه الله فی العالمین^{۲۹}، شیخ اعظم، حجة الاسلام^{۳۰}، صادق، خیر، مبارک، عامل ناصح و ... معرفی کرده‌اند، بعد از رحلت اش، کرامت‌ها از مزار منور آن بزرگوار دیده شده و جسد وی قرن‌ها صحیح و سالم مانده است.



انظر

۴۱۴

سال سوم / شماره‌ی هفتم / بهار ۸۲

د - (اشکالات چند شبهه درباره‌ی شیخ صدوق)

با وجود این همه تعریف و تمجید از سوی شیعه و سنی و ویژگی‌های ممتاز، شخصیت وی، اظهر من الشمس است و مقام شامخ ایشان، ولاتر از تصریح به الفاظی مانند «ثقه بودن». لذا مرحوم آقای خویی از برخی محدثان که درباره‌ی وی توقف و تأمل کرده‌اند، ناراحت شده و آن‌ها را مورد عتاب و ملامت قرار می‌دهد. و آن را کج سلیقگی می‌داند.

عتاب آقای خویی

ایشان می‌گویند:

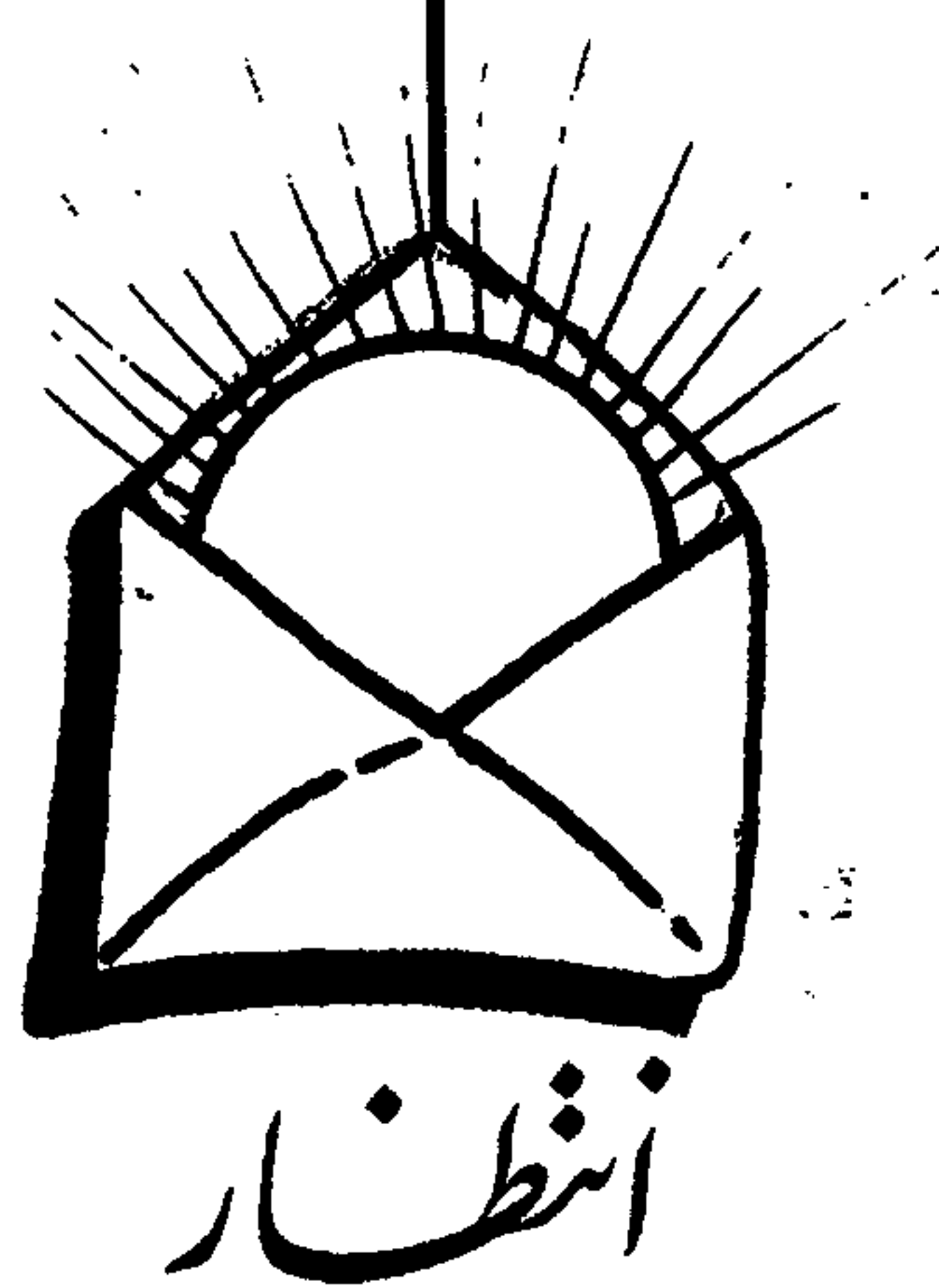
فمن الغریب جداً، ما عن بعض مشایخ البحرآنی من أنه توقّف فی وثاقة الصدوق...؛^{۳۱} واقعاً از برخی مشایخ بحرانی بعید است که در وثاقت وی، توقف کرده‌اند. من، این توقف را از کج سلیقگی می‌دانم. اگر در امثال صدوق تشکیک شود، پس باید با فقه خدا حافظی کرد و فاتحه‌ی آن را خواند؛ زیرا، به واسطه‌ی امثال صدوق، فقه به ما رسیده است.

مرحوم آقای خویی، سه اشکال را نقل می‌کند: و پاسخ مناسب هر کدام را می‌دهد:

۱. نخستین اشکال، از همه مهم‌تر است. خلاصه‌ی آن به این قرار است که صدوق، در نقل احادیث حذف و تقطیع دارد؛
۲. حدث السن بودن وی در زمان ورود به بغداد، نمی‌تواند صحیح باشد، بلکه مورد تشکیک است؛
۳. در نام واسطه‌ی رساندن نامه‌ی صدوق به حسین بن روح (نائب سوم امام زمان) تناقص است.

اشکال نخست

محدث نوری، صاحب مستدرک الوسائل گویند: «شیخ صدوق، در بعضی از جاها، خبر



انظار

۴۱۵

سال سوم / شماره‌ی هفتم / بهار ۸۲

طولانی را کوتاه کرده و عباراتی را که با معتقدات اش نمی سازد، را انداخته و حذف کرده است.» وی، برای مدعای خود، چهار شاهد ذکر می کند.

شاهد نخست

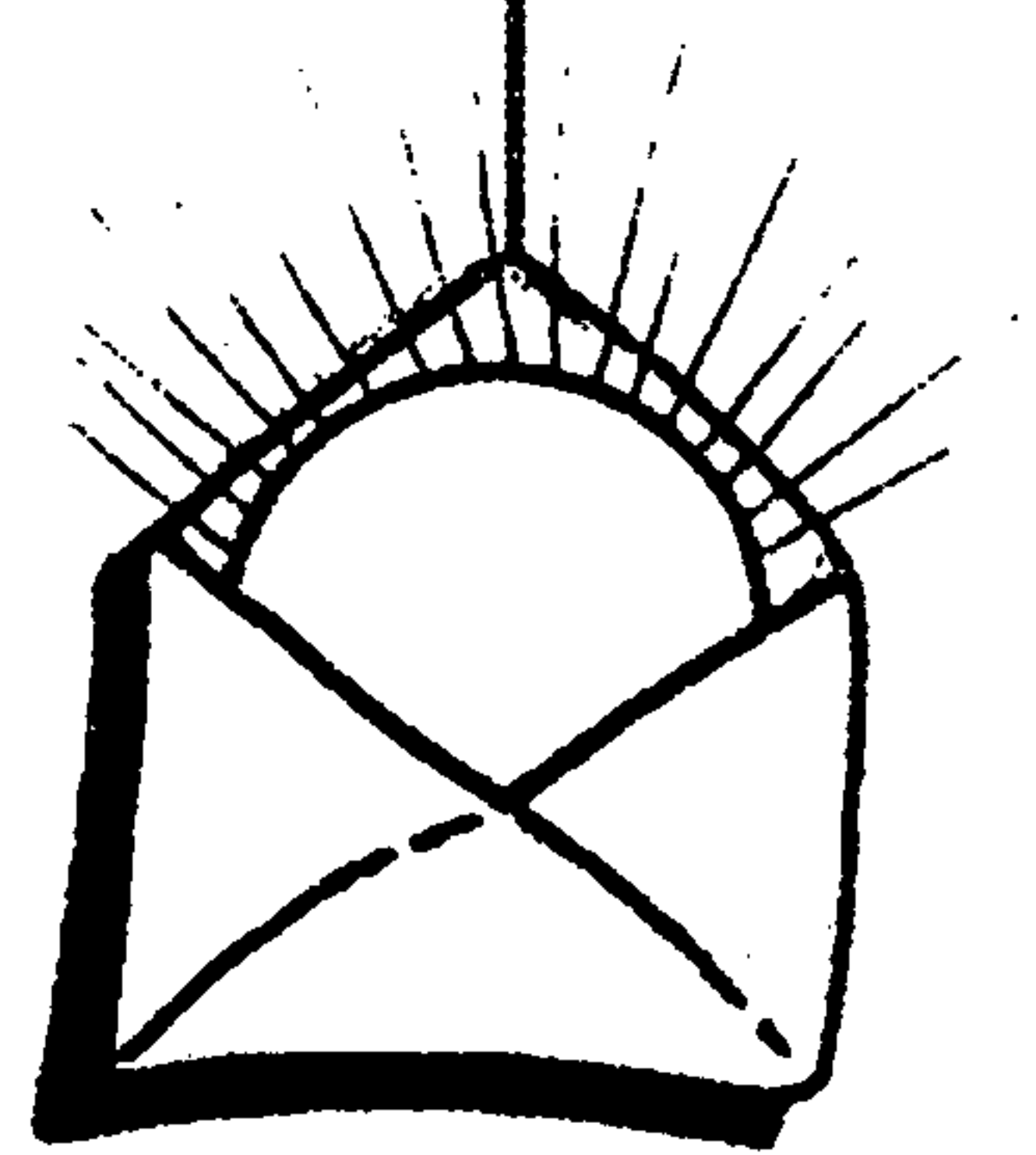
۱. شاهد نخست؛ رساله ی حقوق امام زین العابدین است. او می گوید: «این رساله را حسن بن علی بن شعبه حرّانی، تحف العقول و نیز سید علی بن طاووس، در فلاح السائل به سند خودش از کتاب رسائل محمد بن یعقوب کلینی، که آن را به امام زین العابدین (علیه السلام) منتهی می سازد. نقل کرده اند (دو طریق بر این رساله داریم).»

سپس می افزاید: «روایت فلاح السائل، همان روایت تحف العقول است، لکن به صدوق، حدیث و رساله حقوق را به نحو اختصار نقل می کند. و جملاتی که در آن دو کتاب هست، ذکر نکرده است.»

آقای خویی به این شاهد، چنین پاسخ می دهد: آقای نوری، این روایت را از تحف العقول و از رسائل کلینی نقل نکرده است. و فلاح السائل، هم سال ها بعد از او بوده است. بلکه خودش به ابو حمزه ثمالی طریق دارد. در باب پنجاه از کتاب خصال، به سند خودش از محمد بن فضیل از ابو حمزه ثمالی نقل کرده، و «کتاب من لا یحضره الفقیه، باب حجّ باز همین حدیث را به طریق خودش از اسماعیل بن فضل از ثابت بن دینار (ابو حمزه ثمالی)، نقل کرده است.»^{۳۲} خلاصه: مرحوم آقای خویی در مقام دفاع از صدوق، و ردّ شبهه و اشکال، می فرماید: طریق صدوق، در رساله ی حقوق، غیر از طریق رسائل و تحف العقول است. بنابراین به رساله ی حقوق ۳ طریق دارد: ۱- تحف العقول. ۲- رسائل کلینی. ۳- طریق صدوق در کتاب خصال به محمد بن فضیل از ابو حمزه ثمالی و در کتاب فقیه، باب حجّ به طریق خود از اسماعیل بن فضل از ثابت بن دینار نقل می کند.

۲- شاهد دوم؛ علامه ی مجلسی، حدیثی را از کتاب توحید شیخ صدوق، از دقاق، از کلینی از امام جعفر صادق (علیه السلام) نقل کرده است.^{۳۳} محدث نوری^{۳۴} هنگامی که این حدیث را از علامه ی مجلسی، نقل می کند، بلافاصله کلام اسدالله کاظمی را در کشف القناع^{۳۵} ذکر می کند و می گوید: «این خبر (خبری را که مجلسی از صدوق نقل کرده است) از کتاب کافی اخذ شده، و شیخ صدوق به جهت موافقت با مذهب اهل عدل، تغییرات عجیبی داده (و جملاتی را حذف کرده است) که موجب سوء ظن به وی می شود.»^{۳۶}

سپس اسدالله کاظمی در بعضی فرموده اند: «مرحوم صدوق، أضبط است. بنابراین،



جمله‌ای ساقط نشده است.»

کشف القناع عبارت تندی را به کار گرفته و می‌گوید: «کار صدوق، جداً مضطرب و آشفته است» پس محدث نوری، مطالب مذکور را شاهی بر ادعای خویش که صدوق، روایت را تقطیع می‌کند، آورده است.

آقای خوئی، به این شاهد، سه جواب می‌دهد:

۱. جلالت شأن صدوق، مانع از سوء ظن به وی می‌شود.

۲. ما، شاهی نداریم که ایشان خبری را که در کتاب توحیدشان نقل کرده‌اند، همان خبری است که مرحوم کلینی در کافی آورده‌اند و از کافی نقل شده بلکه شیخ، تصریح دارد به این که خبر را از دقاق، از کلینی نقل کرده است؛ یعنی، کلینی، غیر از کافی، کتاب‌های دیگری را نیز دارد، پس نقل از کلینی، اعم از نقل از کافی و غیر کافی و کافی اخص است زیرا، ممکن است؛ از خود کلینی شنیده و نقل کرده باشد.

۳. شاید ایشان غفلت داشته و یا به جهت دیگر، بعضی از عبارات را سقط کرده باشد. از

کجا معلوم می‌شود که وی قصد اختصار خبر و یا اسقاط جزئی از آن را داشته است؟^{۳۷} پس، با این دلیل نمی‌توان شیخ صدوق را متهم کرد.

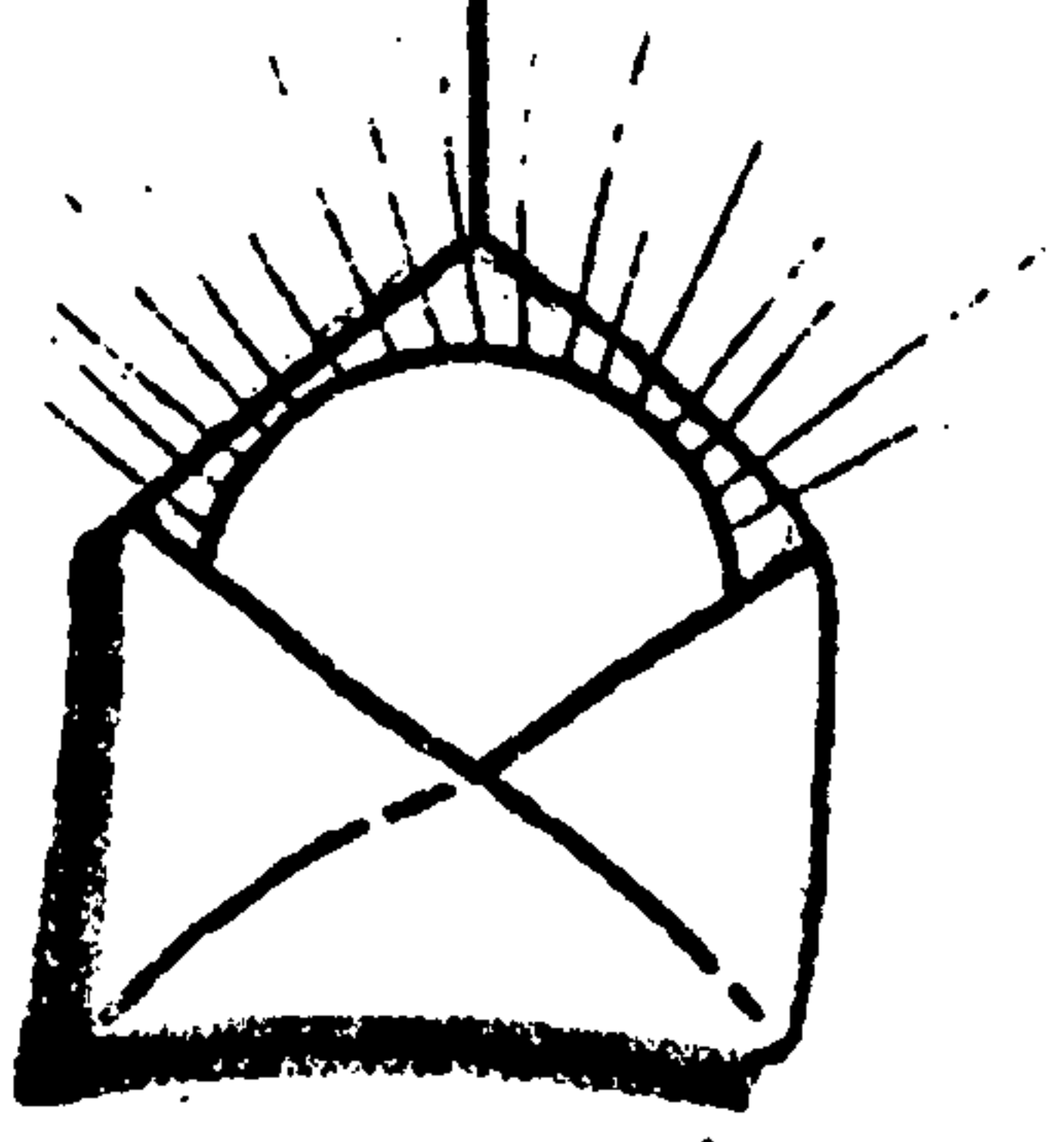
شاهد سوم

زیارت جامعه که آن را کفعمی در کتاب بدالامین نقل کرده و مرحوم صدوق، همان زیارت را در کتاب من لایحضره الفقیه^{۳۸} آورده، جملاتی از آن را که با معتقداتش نمی‌ساخته، است. تقطیع کرده است.

آقای خوئی، به این شاهد چنین پاسخ داده است که شیخ صدوق، زیارت جامعه را از کفعمی نقل نکرده است؛ زیرا، ایشان، صدها سال بعد از صدوق بوده است.». (صدوق، متوفای ۳۸۱ هـ. ق و کفعمی، متوفای ۹۰۰ هـ. ق است)

سپس می‌افزاید: «روایت کفعمی، به طور مرسل، از امام هادی (علیه السلام) است، ولی روایت صدوق به مسند، به سند خودش، از محمد بن اسماعیل برمکی از موسی بن عبدالله نخعی، از امام هادی (علیه السلام) است. پس از کجا ثابت می‌شود که صدوق تقطیع کرده و بخشی از آن را که با نظر و اعتقادش موافق نبوده، انداخته است؟»^{۳۹}

شاهد چهارم



انظر

۴۱۷

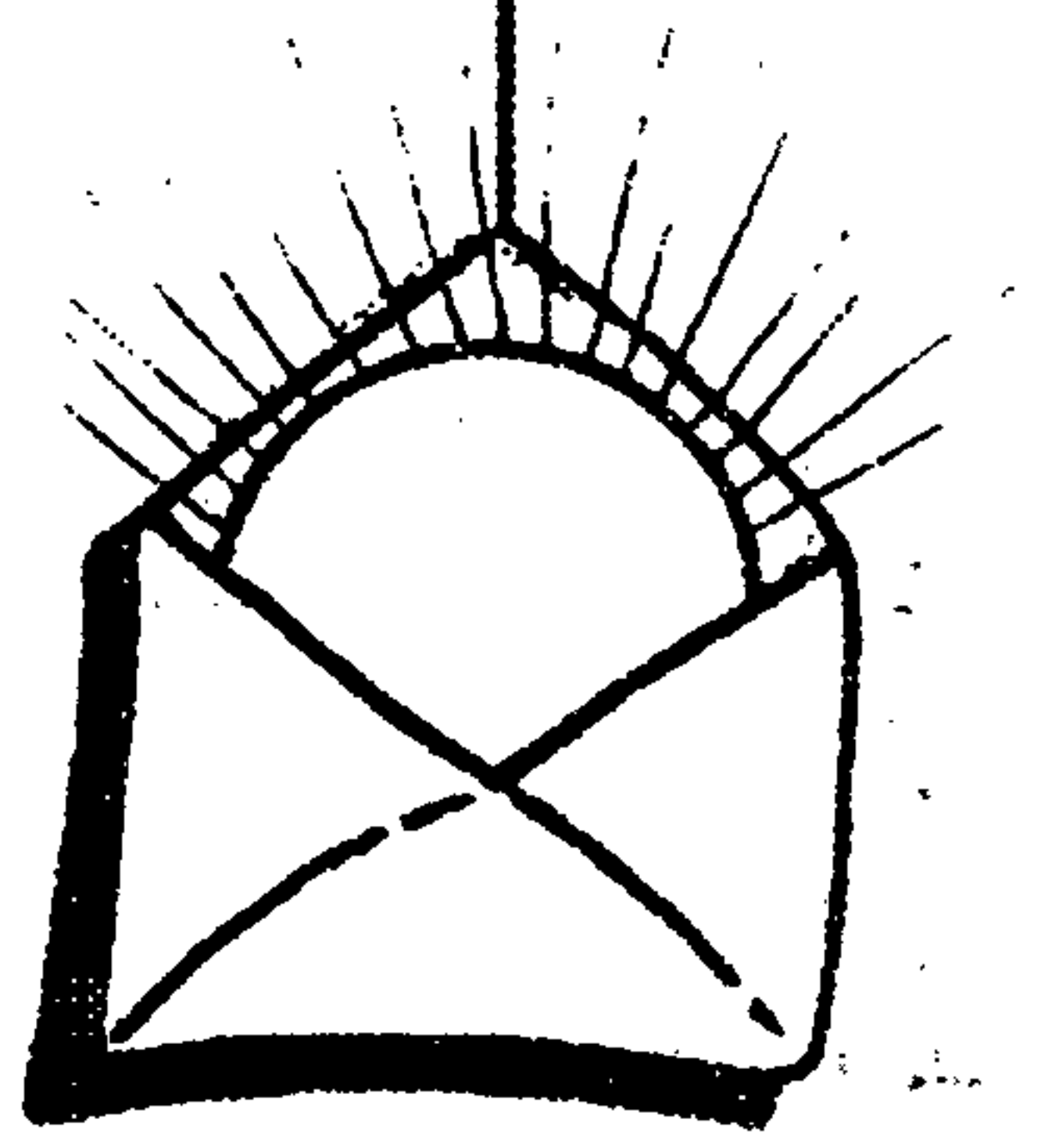
سال سوم / شماره‌ی هفتم / بهار ۸۲

شیخ صدوق، در کتاب توحید از جندی نیشابوری روایت طویل و مفصّلی را از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل کرده^{۴۰} و شیخ احمد بن علی ابن ابی طالب طبرسی (م ۵۸۸ ه.ق) نیز همان روایت را در کتاب احتجاج^{۴۱} از آن حضرت، با اضافات و زیاداتی آورده است. پس، صدوق در کتاب توحیدش قسمتی را اسقاط کرده است.

آقای خوئی، پاسخ می دهد که جواب، همان است که گذشت؛ یعنی، صدوق، از احتجاج نقل نکرده، بلکه خودش طریق مستقّلی دارد. طبرسی، دو قرن با صدوق فاصله دارد.

سپس یک جواب کلی می دهد و می فرماید:

اگر ثابت شد که صدوق، آن چه را که مورد رضایت خودش نیست، حذف می کند، این حذف نمی تواند سبب سوء ظن به وی باشد، بلکه این، همان تقطیع متداول و شایع در میان محدّثان است. پس اگر آن جزو ساقط شده، ضرر و زیانی به دلالت باقی مانده از حدیث وارد نسازد، در این صورت، حذف آن قسمت، مانعی ندارد. این، امر شایع و متدوالی است و موجب سوء ظن به محدّث نمی شود. اگر کسی چنان تقطیعی را بکند، آیا موجب این می شود که راجع به آن شخص و مخصوصاً شخصیتی مانند صدوق بگوید: «امر صدوق، واقعاً، مضطرب و آشفته است؟»^{۴۲}.



انظار

۴۱۸

اشکال دوم

نجاشی گوید: «صدوق، در سال سیصد و پنجاه و پنج هجری قمری، وارد بغداد گردید، و شیوخ طایفه، از وی حدیث تلقی می کردند، در حالی که او کم، سنّ و سال و حدث السنّ بود.» این عبارت، از دو جهت مشکل دارد: ۱. صدوق، در زمان ورود به بغداد، بیش از پنجاه سال داشته است، پس چه طور می تواند کم سنّ و سال باشد؟

مرحوم آقای خوئی، در مقام پاسخ، می فرماید: «این اشکال دفع می شود به این که صدوق، نسبت به شیوخ طائفه که از وی حدیث تلقی می کردند، کم سنّ و سال تر بوده است.

۲. جهت دوم این است که محدود کردن ورود صدوق به بغداد در سال سیصد و پنجاه و پنج، با فرمایش خود صدوق در کتاب عیون أخبار الرضا (علیه السلام) که گفت: «ابوالحسن علی بن ثابت دوالینی در مدینه السلام (بغداد) و در سال سیصد و پنجاه و دو، این حدیث را به ما گفت»^{۴۳}، فرمایش دیگر ایشان که گفته: «در سال سیصد و پنجاه و چهار، نقّاش در کوفه برای

ما نقل کرد.»^{۴۴}، منافات دارد. این دو روایت، بر ورود صدوق به بغداد قبل از سال سیصد و پنجاه و پنج، تصریح دارد.
البته، تاریخ این دو روایت، بر نقل نجاشی مقدم است.

اشکال سوم

واسطه‌ی رساندن نامه‌ی علی بن حسین (پدر صدوق) به حسین به روح (رحمة الله علیه) در بعضی از روایات، علی بن جعفر اسود است، لیکن شیخ طوسی در کتاب الغیبة و خود شیخ صدوق در کتاب کمال الدین واسطه را ابو جعفر محمد بن علی اسود فرموده‌اند، پس این دو تناقض دارند.

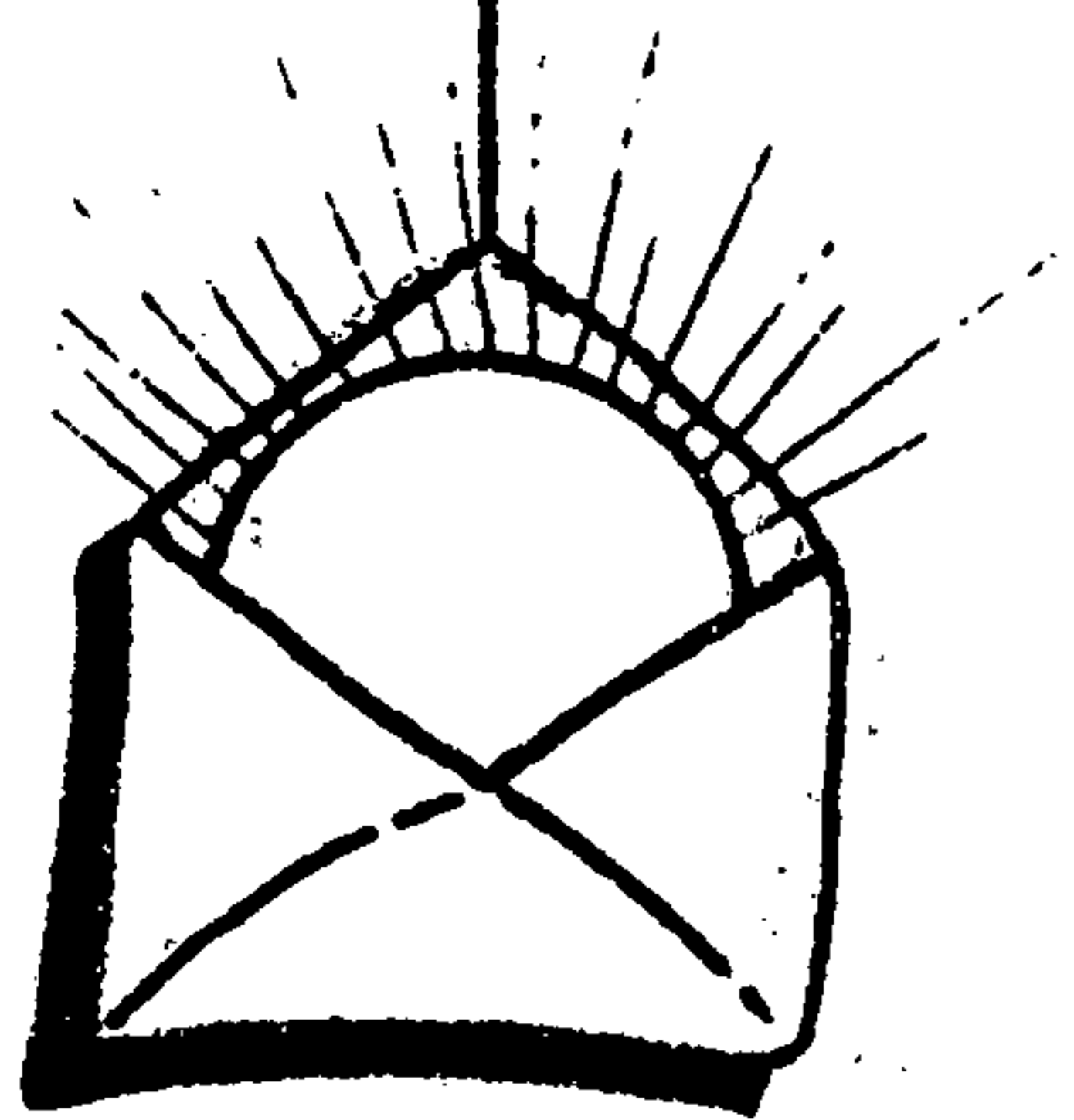
آقای خویی، پاسخ می‌دهد که ظاهر امر، این است که صدوق و شیخ طوسی، صحیح فرموده‌اند و ما حرف صدوق را می‌گیریم، به جهت این که صدوق، آگاه‌تر به مسئله و جریان بوده است.^{۴۵}

بخش دوم (معرفی کتاب)

کتاب کمال الدین و تمام النعمة را شیخ صدوق در اواخر عمر شریف‌اش در شهر نیشابور تألیف کرده است. ما، در این مرحله، بر چهار محور تأکید داریم، ۱- سبب و انگیزه‌ی نگارش؛ ۲- صحت و سقم کتاب؛ ۳- روش بحث مؤلف؛ ۴- مشایخ ایشان و درجه‌ی اعتبار و وثاقت آنان.

محور نخست (انگیزه‌ی تألیف)

ظاهراً، سبب نگارش، سه چیز است: ۱- انحراف عده‌ای از شیعیان در باب مهدویت، اعتقاد به امر غیبت و عدول بعضی از آنان از تسلیم و پذیرش روایات به آراء و قیاس.
۲- ملاقات با مرحوم نجم الدین ابوسعید محمد بن حسن بن محمد بن احمد بن علی بن صلت قمی و درخواست و تشویق او بر تألیف چنین کتابی.
۳- رؤیای صادق و اشاره‌ی امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به تألیف کتابی درباره‌ی غیبت.



انظار

۴۱۹

سال سوم / شماره‌ی هفتم / بهار ۸۲

دیدار با مردم نیشاپور

شیخ صدوق می فرماید: «هنگامی که از زیارت امام رضا (علیه السلام) برگشتم. به نیشاپور آمدم و در آن جا اقامت گزیدم. کسانی که به ملاقات ام می آمدند، سوالات و شبهه هایی در امر غیبت می کردند. آنان را در این امر متحیر دیدم. تمام سعی و همت خود را در ارشاد آنان به سوی حق مصروف داشتم.»^{۴۶}

ملاقات با ابوسعید قمی

ایشان، از جمله کسانی بود که دچار حیرت شده بود. شیخ، در مورد وی می فرماید: «ایشان، شخصیت بزرگ، شیعه‌ی دوازده امامی، عاشق ولایت و اهل بیت او و از خاندان رفیعی است. پدر و جدش، از بزرگان بودند. و پدر من از جد او روایات زیادی نقل کرده است. من، از دیر زمان، آرزوی ملاقات او را داشتم و مشتاق دیدار او بودم...».

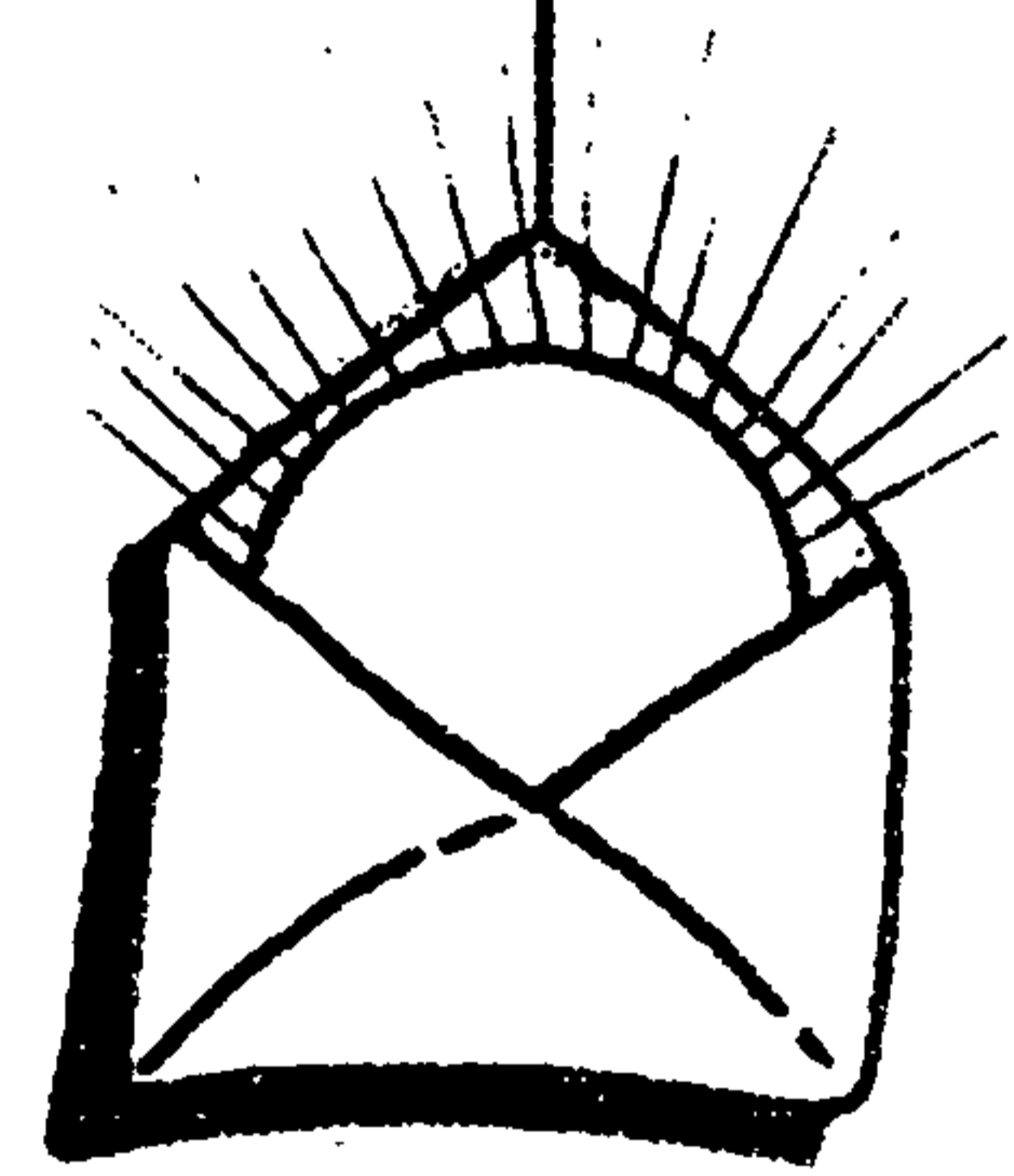
سپس می افزاید: «در ملاقاتی که با ایشان داشتم، مطلبی را فرمود که سبب تألیف این کتاب شد. آن، این است که ایشان برای من نقل کرد که در بخارا، با بعضی از فلاسفه و علمای منطق، ملاقات داشته است و یکی از بزرگان فلاسفه، زمینه‌ی طول غیبت مطرح می کند و او را به شک می اندازد.».

مرحوم شیخ صدوق، به آن شبهه اشاره نمی کند، ولی می گوید: «در اثبات امام (علیه السلام) و غیبت او، مباحث و فصولی را یادآور شدم و اخباری را از پیامبر اکرم (علیه السلام) نقل کردم و اشکال، از بین رفت و نفس ایشان آرام گرفت شک و تردید از دل وی بیرون شد سپس از من خواست تا کتابی را در این زمینه بنویسم. من نیز قبول کردم و قول مساعد دادم. گفت، ان شاء الله سرفرست این کار را خواهم کرد.»^{۴۷}

رؤیای صادق و ملاقات با امام زمان (عج)

ایشان، فرموده است:

در نیشاپور، شبی در فکر آن چه در شهرری باز گذاشته بودم، به خانواده و فرزندان و برادران و نعمت‌ها، اندیشه می کردم که ناگاه خواب بر من غلبه کرد. در خواب دیدم که گویا در مکه هستم و به گرد بیت الله الحرام طواف می کنم. در دور هفتم، به حجرالأسود رسیدم، به آن



انظار

۴۲۰

سال سوم / شماره‌ی هفتم / بهار ۸۲

دست می کشیدم و می بوسیدم. و می گفتم: «این، امانت من است که آن را تأدیه می کنم، و پیمان من است که آن را تجدید می کنم، ادای آن را به من گواهی دهی و شهادت دهی که من آن را به جا آورده ام.» در این هنگام، مولایمان قائم صاحب زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را مشاهده کردم که بر در خانه کعبه ایستاده است.

با دلی مشغول و حالی پریشان، به آن حضرت نزدیک شدم. امام (علیه السلام) به چهره‌ی من نگرست راز درون‌ام را دانست. به ایشان سلام کردم. او پاسخ سلام را داد. سپس فرمود: «لَمْ لَا تُصَنِّفْ كِتَابًا فِي الْغَيْبَةِ حَتَّى تُكْفَى مَا قَدْ هَمَّكَ؟» چرا درباره‌ی غیبت کتابی نمی نویسی تا هم‌اندوه‌ات برطرف بشود؟» به حضرت عرض کردم «یا بن رسول الله! درباره‌ی غیبت، قبلاً چیزهایی را نوشته‌ام.» فرمود: «لَيْسَ عَلَي ذَلِكِ السَّبِيلُ! أَمْرُكَ أَنْ تُصَنِّفَ الْآنَ كِتَابًا فِي الْغَيْبَةِ وَأَذْكَرُ فِيهِ غَيْبَاتِ الْأَنْبِيَاءِ؛ منظورم نه به روش قبلی است. به تو فرمان می دهم که اکنون کتابی درباره‌ی غیبت تألیف کنی و در آن، غیبت‌های انبیا را بازگویی.»

این فرمان را داد و گذشت: درود خدا بر او باد.^{۴۸}

شیخ صدوق در ادامه می افزاید:

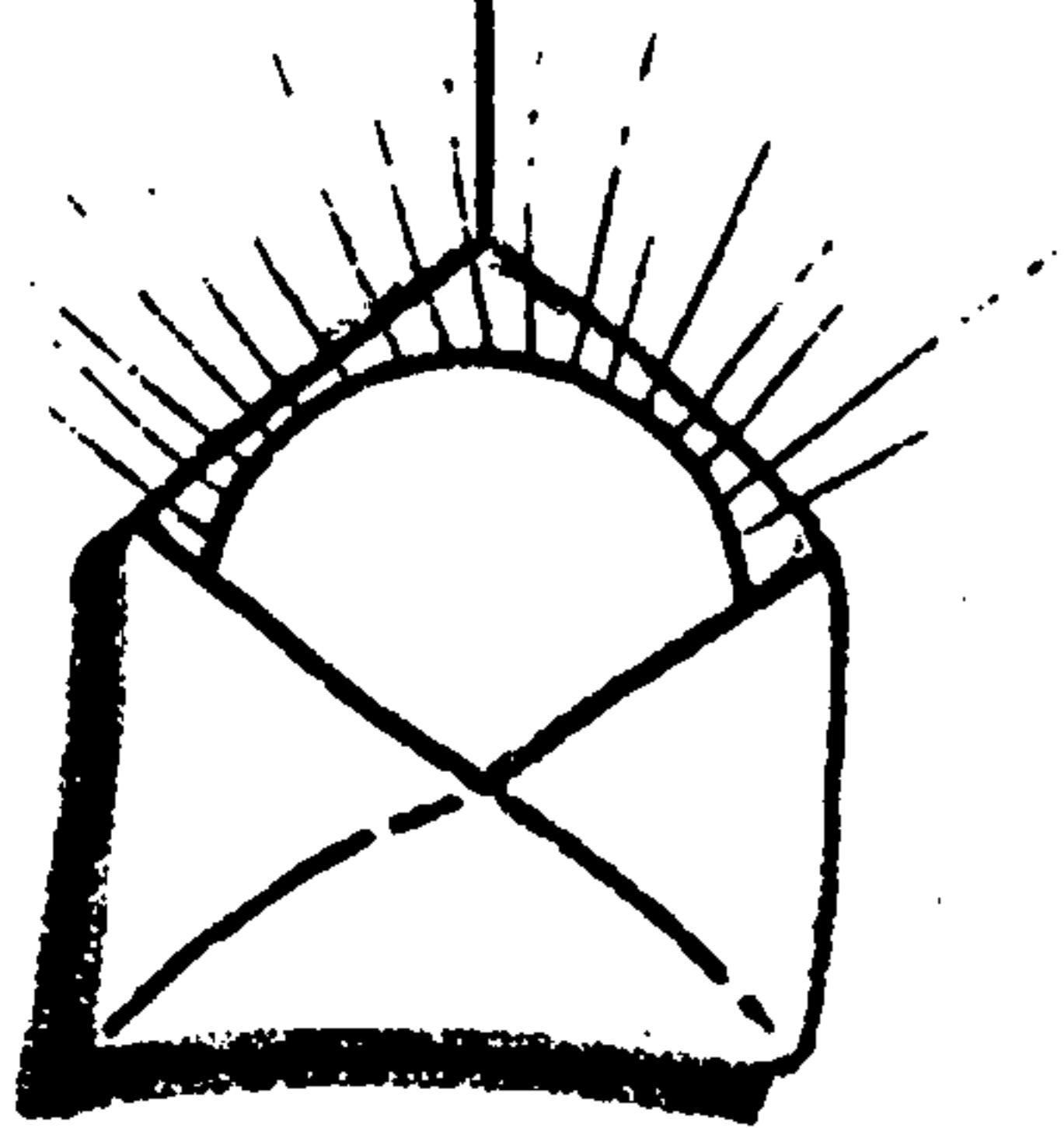
من از خواب برخاستم و تا طلوع فجر به دعا و گریه و درد دل و شکوه پرداختم. وقتی صبح شد، تألیف این کتاب را آغاز کردم تا امر ولی خدا و حجت او را امثال کرده باشم، در حالی که از خداوند استعانت می جویم و به او توکل می کنم.^{۴۹}

بنابراین، شیخ صدوق، با دیدن این رؤیای صادق، عزم خود را جزم کرده و با یک دید وسیع و نگرشی نو و باروش و شیوه‌ای خاص این کتاب را تألیف کرد و از مباحثی سخن به میان آورد که همگان آن را تأیید می کنند و...

محور دوم (صحت و سقم مطالب کتاب)

فاضل و محقق معاصر، آقای غفاری می فرماید: «شیخ، در این کتاب، در موضوع غیبت، روایاتی را که در میان مردم مشهور بوده، جمع کرده است. حال، این روایات صحیح و حسن و... باشند یا نباشند.

البته، شیخ جز به روایات صحاح یا مجمع علیه یا متواتر استناد نمی کند.^{۵۰} آقای غفاری، به قول خود شیخ صدوق استدلال کرده که شیخ، در ادله‌ی حدیثی معمرین



انظار

۴۲۱

سال سوم / شماره‌ی هفتم / بهار ۸۲

گوید: «این حدیث و نظایرش، معتمد من در امر غیبت، و وقوع آن نیست؛ یعنی، در وقوع غیبت، به این ها استدلال نمی کنم؛ زیرا، غیبت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) برای من امری صحیح است، از این رو که پیامبر و ائمه (علیهم السلام) به امر غیبت و وقوع آن، در اخبار قوی و صحیح زیادی که نظایرش درباره ی اسلام و شریعت و احکام آن به ما رسیده، اشاره کرده اند.»^{۵۱} یعنی، همان روایاتی که اسلام و احکام را برای ما اثبات می کنند، نظیر همان روایات، امر غیبت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را اثبات می کند.

آقای غفاری، می خواهد بگوید، این کتاب، مجموعه ای از صحیح و غیر صحیح است و خود شیخ هم به مواردی از این کتاب، به این نکته اشاره کرده است.

این که این استدلال، چه قدر می تواند صحیح باشد، جای تأمل است. در این استدلال، باید جمله ی بعدی شیخ را نیز در نظر گرفت که فرموده: «امر غیبت و مسائل آن را از دلایلی می گیرم که اسلام را از آن ها گرفته ام»، یعنی شاید نظر شیخ، بر اعتقادی و ضروری بودن موضوع مذکور است که در این صورت، نیازی به بحث و بررسی سند نیست.

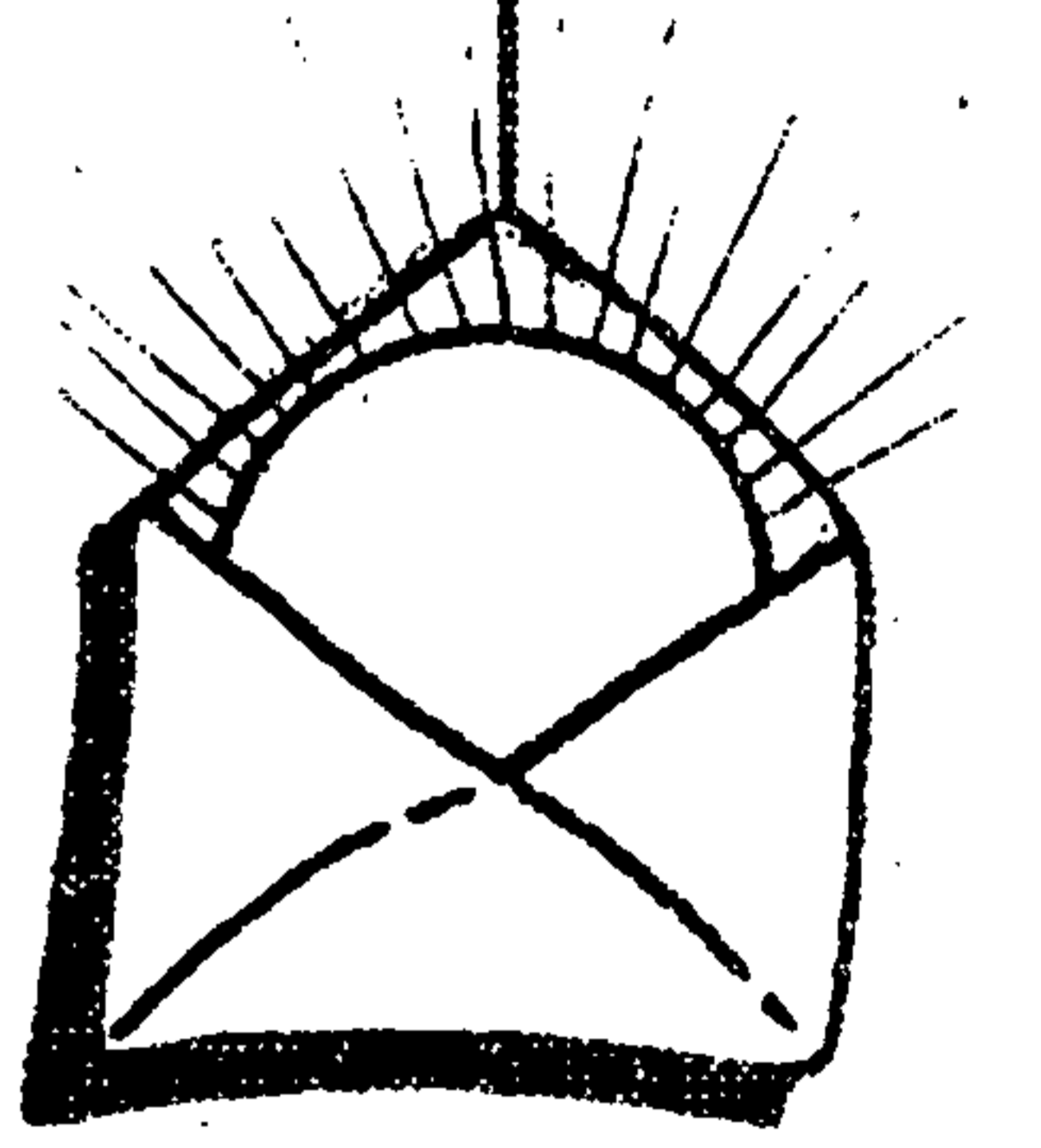
عالمان و بزرگان دین، در اصول مسلم دین و مذهب مناقشات سندی را نمی کنند. و بحث های سندی، در غیر ضروریات مذهب و دین است.

از طرفی، اگر کسی بعضی از این اخبار را زیر سؤال ببرد، لازمه اش این نیست که اعتقادات ما را هم زیر سؤال ببرد؛ چون، مستند این عقیده، همانند مستند اعتقاد به اسلام و احکام آن است که از دلایل قوی و صحیحی برخوردار است. بنابراین، فقط به این بعض از روایات اکتفا نشده است.

از این که شیخ فرموده: «لیس هذا الحدیث وما شاکله من أخبار المعمرین و...»، معلوم می شود که قصدش نقد همین موارد است، نه کل روایات این کتاب.

بعضی، فرمایش آقای غفاری را از باب موجهی جزئی می پذیرند و می گویند که کتاب، شامل صحیح و سقیم است. این حرف، بعید نیست، ولی ممکن است سند و یا طریق روایتی، به نظر بعضی، مشکل داشته باشد، اما به نظر عدّه ای دیگر، مشکل نداشته باشد، ولی حتماً صدق خبری و قرائن دال بر صدق دارد.

همان گونه که قبلاً متذکر شدیم، علمای امامیه، کلام شیخ صدوق و پدر وی را مانند نصّ منقول و خبر مأثور می دانند^{۵۲} و وثاقت او را امری ضروری مانند وثاقت سلمان و ابوذر (رضی الله عنهما) می شمارند.^{۵۳}



محور سوم (محتویات کتاب)

کتاب، شامل یک مقدمه و چندین باب در باره‌ی مباحث غیبت است.
مقدمه‌ی کتاب

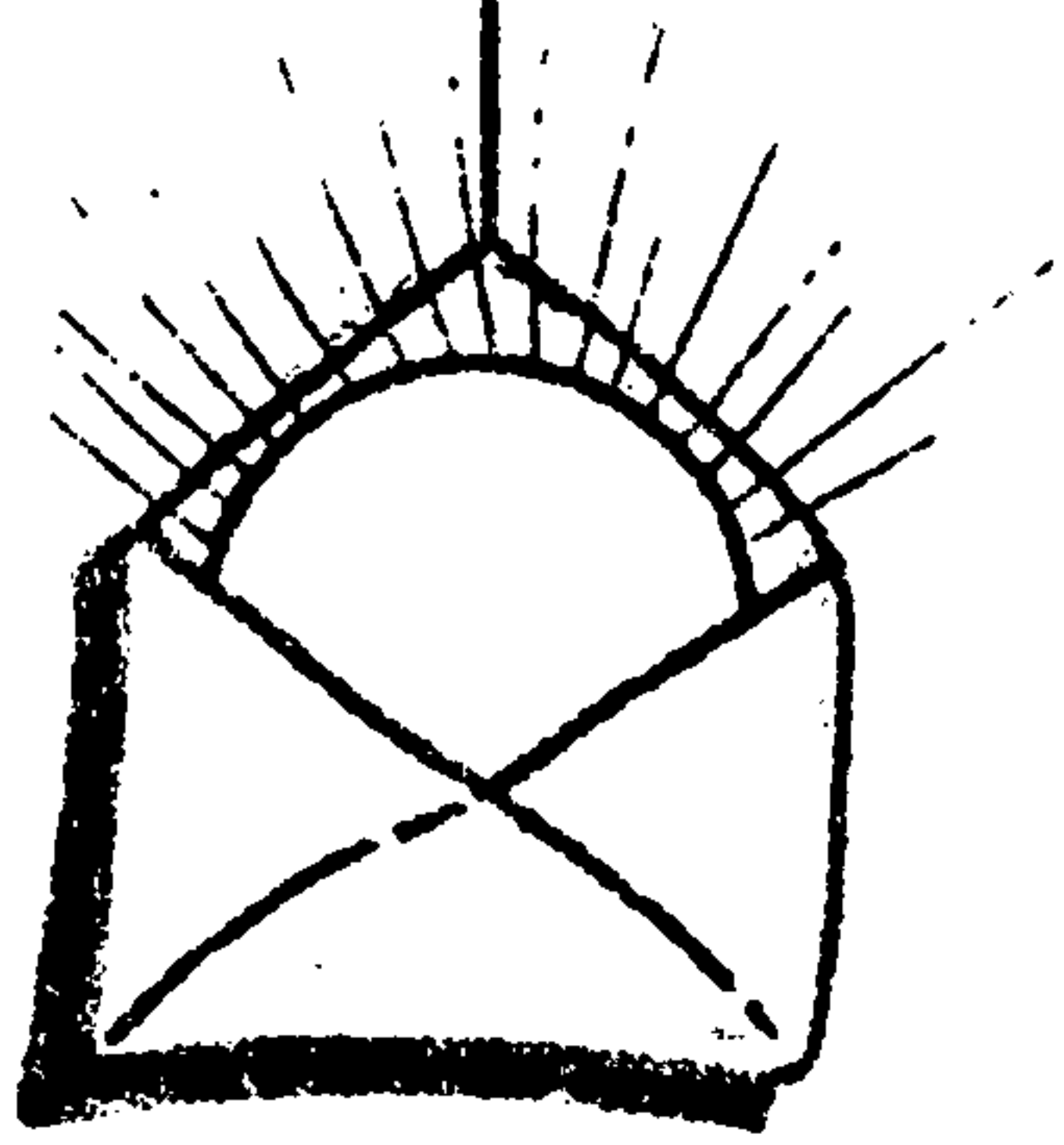
در مقدمه، مباحث مهم کلامی مطرح شده است. اهم مطالب آن، برقرار زیر است:

۱. «خلیفه» پیش از آفرینش؛
۲. وجوب اطاعت از خلیفه؛
۳. خلیفه را خدا انتخاب می‌کند؛^{۵۴}
۴. وجوب وحدت و یکی بودن خلیفه در هر زمان؛
۵. لزوم وجود خلیفه؛
۶. وجوب عصمت امام (علیه السلام)؛
۷. اثبات غیبت و حکمت آن؛
۸. تشابه میان ائمه و انبیاء (علیهم السلام)؛
۹. مذهب کیسانیه؛
۱۰. ابطال اقوال ناووسیّه و واقفیه در باره‌ی امام کاظم (علیه السلام)؛
۱۱. ابطال قول واقفیه در غیبت امام عسکری (علیه السلام)؛
۱۲. اعتراض و مناقشات ابن بشّار و پاسخ ابن قبه؛
۱۳. شبهات زیدیه و بحث در باره‌ی «بداء»؛
۱۴. مناقشات و شبهات مخالفان در باره‌ی غیبت و پاسخ‌گویی به آن‌ها؛
۱۵. بحث‌های نوبختی و ابن قبه از ابی زید علوی.

در پایان مقدمه، سبب و انگیزه‌ی تقدیم مقدمات را چنین بیان می‌دارد «ما، این فصول را در آغاز کتاب خود ذکر کردیم. به جهت این که نهایت ادله‌ی زیدیه را که شدیدترین فرقه علیه ما شیعیان اند، پاسخ داده باشیم.»^{۵۵}

بحث‌های اصلی کتاب

اهم عناوین متن اصلی کتاب، تقریباً، پنج موضوع است:



انظار

۴۲۳

سال سوم / شماره‌ی هفتم / بهار ۸۲

۱. غیبت انبیاء و حجّت های الهی.

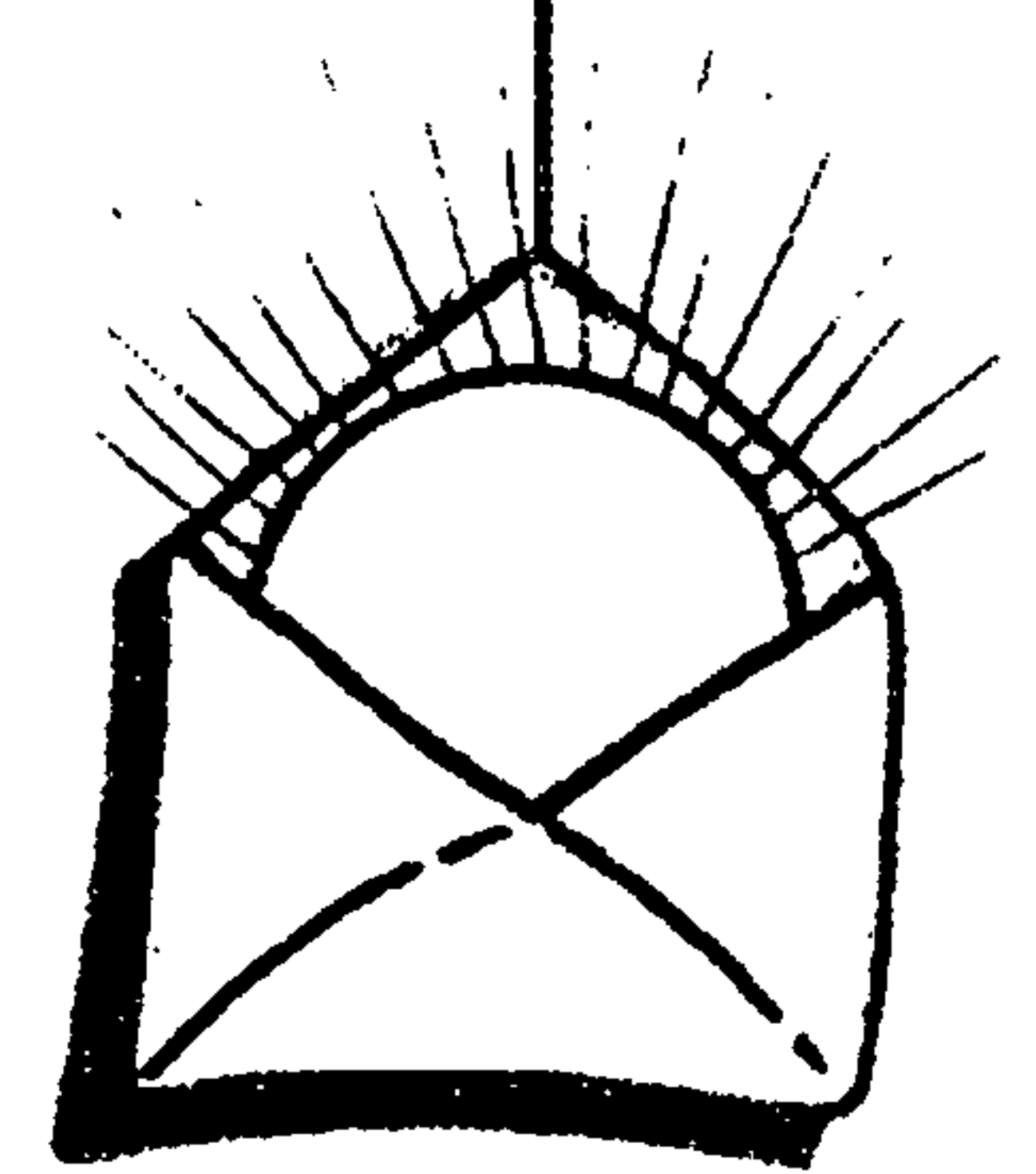
۲. کسانی که طول عمر داشتند. با این بحث، امکان وقوع غیبت و طول عمر را ثابت می کند و آن را از محال بودن خارج می سازد.

۳. نصّ بر امام دوازدهم و غیبت آن حضرت که از نصّ خداوند تبارک و تعالی و رسول اش شروع می کند و بعد از ذکر نصوص تمامی ائمه ی طاهر، با نصّ امام یازدهم و اخبار آنان بر وقوع غیبت، ختم می کند.

۴. ولادت حضرت و شاهدها و دلائل بر آن.

۵. توقیعات و نامه های امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) که این توقیعات، یکی از بهترین دلیلهای منکران دوازدهمین ولی خدا است.

ادامه دارد



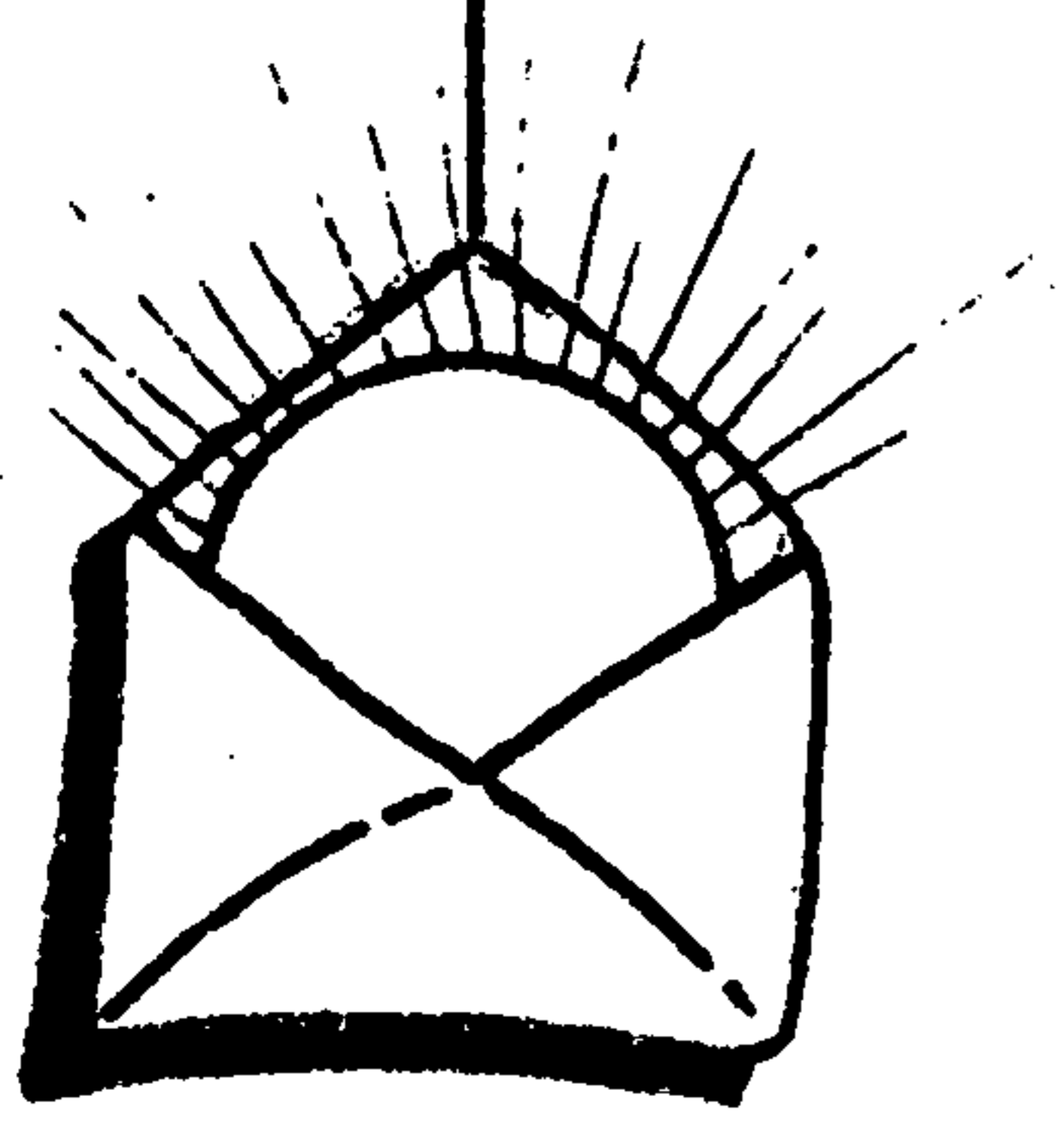
انظار

۴۲۴

سال سوم / شماره ی هفتم / بهار ۸۳

پی‌نوشت‌ها:

۱. الذریعة الى تصانیف الشيعة، ج ۲، ص ۲۸۳، وج ۱۸، ص ۱۳۸.
۲. همان، ج ۱۶، ص ۸۲.
۳. همان، ص ۸۴-۸۵.
۴. بحار الانوار، ج ۱، ص ۶.
۵. بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۴۰۵.
۶. کمال‌الدین، ج ۲، ص ۵۰۳، ب ۴۵، ح ۳۲.
۷. ر.ک. الغيبة، طوسی، ص ۳۲۰، فصل ۴ (بعض مآظهر من جهته علیه السلام من التوقيعات)، ح ۲۶۶.
۸. ر.ک. کمال‌الدین، ج ۲، ص ۵۰۲، ب ۴۵، ح ۳۲.
۹. ر.ک. الغيبة، ص ۳۰۸.
۱۰. معجم رجال‌الحديث. الخوئی، ج ۱۶، ص ۳۲۲.
۱۱. رجال نجاشی: ۲۷۸. البته باید توجه داشت که «حدث السن» بدون اشتباه است. در این باره، توجیه آقای خویی را نقل خواهیم کرد.
۱۲. همان.
۱۳. الفهرست، ص ۱۵۶، ش ۶۹۵.
۱۴. رجال، طوسی، ص ۴۹۵، ش ۲۵.
۱۵. السرائر، ج ۲، ص ۵۲۹.
۱۶. سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۸۱.
۱۷. ر.ک: معجم رجال‌الحديث، ج ۱۶، ص ۳۲۲.
۱۸. کمال‌الدین، ص ۳-۴.
۱۹. همان، ص ۵۰۳.
۲۰. قاموس الرجال، ج ۹، ص ۴۳۵، لؤلؤة البحرين، ص ۳۷۵.
۲۱. رجال مامقانی، ج ۳، ص ۱۵۴ و ۱۵۵؛ قاموس الرجال، ج ۹، ص ۴۳۵.
۲۲. ذرایع البیان فی عوارض اللسان، ج ۲، ص ۸۱.
۲۳. مستدرکات علم الرجال، ج ۷، ص ۲۲۴.
۲۴. تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۸۸.
۲۵. دو کتاب انساب هست: ۱. انساب الاشراف که چاپ جدیداش، سیزده است و مؤلف آن، تقریباً، معاصر امام هادی (علیه السلام) بوده است؛ ۲. الانساب، تألیف عبدالکریم محمد بن سمعانی (م ۵۶۲ ه.ق) که چاپ جدیداش پنج مجلد است.
۲۶. الانساب، ج ۴، ص ۵۴۴.
۲۷. مقدمه‌ی کتاب من لا یحضره الفقیه: ص او؛ به مقدمه‌ی بحار الانوار، جلد صفر، ص ۷۳ نیز مراجعه شود.
۲۸. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۳۰۳؛ در مقدمه‌ی کتاب من لا یحضره الفقیه، ص «او» آمده: ۶- الشیخ الجلیل، أبو الحسن جعفر بن الحسین - الحسن خ ۵- حسنکة القمی، شیخ الطوسی و تلمیذ الصدوق، رحمهم الله.
۲۹. مقدمه‌ی من لا یحضره الفقیه، ص «انا» بند ۱۵ (رئیس المحدثین و صدوق المسلمین، آیه الله فی العالمین الشیخ الاعظم، ابو جعفر).
۳۰. مقدمه‌ی من لا یحضره الفقیه، ص «انا» بند ۱۷ (قال البهائی فی خاتمة الوجیزه، رئیس المحدثین حجة السلام ابی جعفر).
۳۱. معجم رجال‌الحديث، ج ۱۶، ص ۳۲۲.
۳۲. معجم رجال‌الحديث، ج ۱۶، ص ۳۲۶.
۳۳. بحار، ج ۵، ص ۱۵۶.
۳۴. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۶۹.
۳۵. کشف القناع، ص ۲۱۳.
۳۶. بعضی فرموده اند: «مرحوم صدوق، اضبط است، بنابراین، جمله ای ساقط نشده است».
۳۷. معجم رجال‌الحديث، ج ۱۶، ص ۳۲۳.
۳۸. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۳۷۰، ب ۲۲۵، ح ۲.
۳۹. معجم، ج ۱۶، ص ۳۲۵.
۴۰. توحید، صدوق، ص ۲۵۴، ح ۵؛ عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۲۷۲.
۴۱. الاحتجاج، ص ۲۴۰.
۴۲. معجم، ج ۱۶، ص ۳۲۶.
۴۳. عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۱، ب ۶.
۴۴. همان، ب ۱۱؛ التوحید، ج ۲۶.
۴۵. معجم رجال‌الحديث، ج ۱۶، ص ۳۳۶.
۴۶. کمال‌الدین، ج ۱، ص ۲.
۴۷. کمال‌الدین، ج ۱، ص ۳.
۴۸. کمال‌الدین، ج ۱، ص ۳-۴.
۴۹. همان.
۵۰. مقدمه‌ی کمال‌الدین، ص ۱۹.



اخبار

۴۲۵

سال سوم / شماره‌ی هفتم / بهار ۸۲

ابتهت و نور پیامبر (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) اور ا مبهوت
می سازد. به زیر دستان اش می گوید: «اگر از ایشان پیروی
کنیم، دنیا را تصاحب می کنیم.» پیامبر اکرم (صلی اللہ
علیه وآلہ وسلم) به آنان می فرماید: «من به پیامبری
مبعوث شده ام و آمده ام شما را به اسلام دعوت کنم.»
رئیس قبیله از جا بر می خیزد و عرض می کند: «من
مسلمان می شوم و از شما پیروی می کنم، ولی به شرط
این که مرا جانشین خودت قرار دهی.» حضرت
(صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) فرمود: «نه؛ این امر به دست
خدا است و او، هر که را بخواهد، جانشین می کند...»
(السیرة النبویة؛ ج ۲، ص ۶۶)

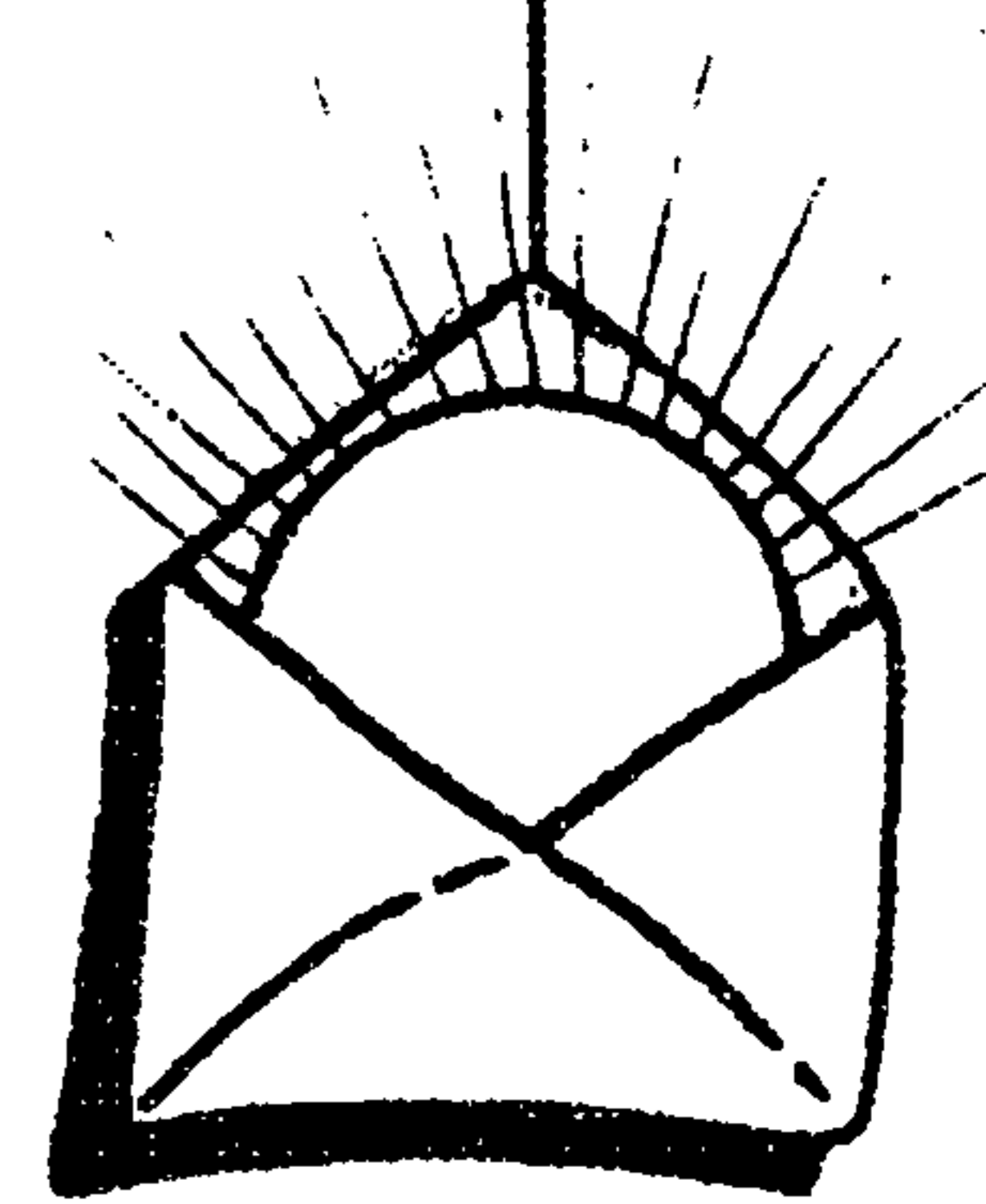
۵۱. کمال الدین، ص ۵۲۹-۶۳۸.

۵۲. مقدمه ی کمال الدین، ص ۱۹.

۵۳. بحار لاناوار، ج ۵، ص ۴۰۵؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۹، ص
۱۸۹.

۵۴. مستدرک الوسائل، ج ۱۹، ص ۱۹۱.

۵۵. ابن هشام در کتاب السیر النبویة که از کتاب های قدیمی
است، نقل می کند: در دورانی که پیامبر اکرم (صلی اللہ
علیه وآلہ وسلم) در مکه بودند و هنوز حکومتی تشکیل
نشده بود. پیامبر اکرم (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) برای تبلیغ
در ایام حج به منی می رود و در آن جا وارد خیمه ی
قبیله ای می شود. رئیس قبیله به حضرت نگاه می کند و



انظر

۴۲۶

سال سوم / شماره ی هفتم / بهار ۸۲